

حج میعاد گاہ عاشقان

بقلم:
دکتر نور محمد امرا

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند جان آفرین	حکیم سخن در زبان آفرین
خداوند بخشنده دستگیر	کریم خطا بخش پوزش پذیر
الهی! کمال الهی تو راست	جمال جهان پادشاهی تو راست
توئی رزاق هر پیدا و پنهان	تویی خلاق هر دانا و نادان

فلک الحمد یا کریم و یا منان

از دم صبح ازل تا بقیام عرصات	بر سر و پای دلارای محمد صلوات
شکند تیغ زبانم همه دم شاخ نبات	باد بر قامت رعناى محمد صلوات
فرض عینست می بگویم تا وقت ممات	دم بدم بر گل رخسار محمد صلوات

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

روزنه.....	۷
در رکاب زائران بیت الله.....	۱۳
مقام ابراهیم.....	۱۸
جای پای ابراهیم.....	۱۸
رکن یمانی.....	۲۰
حجر الأسود.....	۲۱
مسعی.....	۲۶
الوداع با خانه خدا.....	۳۰
سیمای حج در قرآن کریم.....	۳۴
۱- حج یا جهان بینی توحید!.....	۳۴
۲- مکتب همدلی:.....	۴۰
۳- انضباط:.....	۴۰
۴- مدرسه پاکی و تقوا:.....	۴۱
حج سفری بسوی انسان سازی.....	۴۳
از خانه احد تا آرامگاه احمد:.....	۴۶
حج مکتب تربیت.....	۵۳
۱- تربیت روح بر تسلیم بی چون و چرا.....	۵۴
۲- برابری.....	۵۵
۳- تربیت بر یکتاپرستی.....	۵۶

- ۴- اخوت و برادری..... ۵۶
- ۵- نشاندن نهال بسیاری از ویژگی‌ها و صفات اخلاقی..... ۵۷
- ۶- لذت بردن از عبادت..... ۵۸
- ۷- انضباط و برنامه ریزی..... ۶۲
- ۸- تربیت بر تحمل سختی و مشقت..... ۶۲
- ۹- یک پرچم و یک شعار..... ۶۳
- ۱۰- تربیت وجدان..... ۶۴
- ۱۱- یادآوری حقیقت پنهان..... ۶۴
- عید قربان سالروز ابراهیم بزرگ..... ۶۷**
- پیام حضرت ابراهیم به نوجوانان..... ۶۷
- پیام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به مؤمنان..... ۶۹
- پیام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به دعوت‌گران..... ۷۲
- زندگی جاویدان پاداش ابراهیمی بودن است!..... ۷۷
- عید قربان یادگار آزمایش سخت!..... ۸۰
- پسرت را در راه رضایت خداوند سر ببر..... ۸۰
- بدانسو بنگر:..... ۸۲
- اگر چنین است..... ۸۴
- آری ای عزیز..... ۸۵
- مدرسه‌ی حج و عمره..... ۸۷**
- ارمغان حجاز برای حاجیان!..... ۹۳**
- حالا با حاجی بیاییم به خانه‌اش:..... ۹۶
- زنگ خطر..... ۱۰۱**

روزنه

عجب عبادتی است حج!...

مکتبی برای شستشوی انسان و پاکسازی کامل او در تمامی زمینه‌های انسانی، تزکیه و پاکی روح و روان، عروج بسوی کمال ایمان، تجدید عهد و میثاق با پروردگار رحمان، و به تمام معنا میلادی جدید، و انسانی دیگر در پوستین اول. بطور عموم انسان در سفرهای معمولی به گونه‌ای احساس غربت می‌کند، و چه بسا با خودی خود فاصله می‌گیرد، در حالیکه در سفر ملکوتی حج انسان در لایه‌های وجودی خود فرو رفته با درون خویش بیشتر آشنا می‌گردد، و با تأمل و اندیشه به حقیقت وجودی خود پی می‌برد.

سفر حج؛ سفری است شخصیت محور، که در آن فرد با فاصله گرفتن از خود ظاهری به خود واقعی نزدیک می‌شود. رفتار او مبتنی بر خاموشی کنش‌های منفی و تقویت کنش‌های مثبت بازسازی شده، بسیاری از افسردگیها، اختلالات رفتاری، پرخاشگری و خشم، عذاب وجدان، احساس تلخ گناه، و روحیه یأس و ناامیدی که انسان را آزار می‌دهد در این سیر و سلوک عارفانه درمان می‌شوند.

سفر حج در حقیقت اردویی است تربیتی برای خودکاو و خودسازی، و الگو و مدلی است جهت تحلیل همبستگی و نظم و تفاهم اجتماعی، و تجربه برادری، برابری و عرفان به شیوه عملی.

تجربه بیانگر این واقعیت است که سفر حج، جوی از رفتار درمانی، یا تجربه زنده تربیت عرفانی را در فرد به تصویر می‌کشد، و باعث می‌شود تحولات اخلاقی و رفتاری عمقی چه در باب تزکیه و درمان کژرفتاریها و مبارزه با خصلتهای منفی؛ کینه، حسد،

نفاق، دروغ و... و چه از جهت تعلیم و تکامل خصلتهای نیکو؛ خویشتن داری، پذیرش بدون قید و شرط دیگران، احترام به شخصیت خود و سایرین، شناخت محدودیتهای خود و دیگران، تجربه خود بودن در فضای پر جنب و جوش جامعه شلوغ، هنر و تکنیک برقراری ارتباط با اطرافیان، زندگی در بین عشق و امید، تقویت روحیه مثبت نگری در فرد، مهارت زندگی در فضاهای پر پیچ و خم، تقویت مهارت شنیدن دیگران، بارور شدن روحیه همدلی و مهر و شفقت، تخلیه احساسات منفی، تأیید، تحسین و تقویت هنر تشویق در شیوه نگرش به اطرافیان، تجربه فهم دیگران، دیدن خوبیها، آموزش زندگی با هدف و آرمان، تربیت عملی بر لزوم تغییر و تنوع مستمر در زندگی...

در بهبه دعا و نیایش، گریه و زاری، اشک جاری بر گونه‌ها نوعی سکون و آرامش بر جسم فرد تجلی کرده در شلوغی و ازدحام جمعیت احساس آرامش روانی بدو دست می‌دهد.

فرد در این عبادت نمادین پس از ساختن خود؛ تمام خصلتهای منفی، و تمام نقطه ضعفهایی که لغزش و سقوط در باتلاق گناه را در او تحریک می‌کرد روی سنگ ریزه‌هایی می‌نگارد و آنها را بر سر عنصر تحریک و وسوس؛ شیطان لعنتی، می‌زند و در یک حرکت نمادین و نمایشی که مبین چنین مکانیزمی است رابطه خود را با این دشمن دیرینه بکلی قطع می‌کند. اعلام بیزاری و براءت همیشگی...

همه عبادت‌هایی که خداوند برای مؤمن برنامه‌ریزی کرده؛ از نماز، روزه و زکات گرفته تا حج و جهاد، تربیت انسان را از دو زاویه مد نظر دارد. از بعد ساختار فردی؛ تزکیه نفس و پاکی و طهارت قلب، آموزش معیارهای زندگی فردی چون برنامه‌ریزی درست، مثبت اندیشی و امید به خداوند، تغییر زاویه دید و نحوه تفکر، وقت شناسی و غیره... و همچنین از بعد اجتماعی، نماز همانطور که فرد را از زشتیها و منکرات باز می‌دارد بدو می‌آموزاند چگونه در جامعه زندگی کند.

نحوه ایستادن در نماز جزئی از نماز است. که در آن فرد بدور از تمام صفتها و

مناصب و شخصیت‌های کذائی در کنار برادر انسانش شانه به شانه و پا در کنار پا تنها با شخصیت انسانی و آدمیت خود قرار می‌گیرد.

تماس بدنی او با برادر مؤمنش باعث رشد احساس همدلی و انسان دوستی در او می‌شود.

سایر عبادت‌ها را نیز اگر ورق زنیم به ابعادی بسیار عمیق از تربیت و انسان‌سازی در آنها پی خواهیم برد.

در عبادت حج این مفاهیم بسیار روشنتر و نمایانتر است. با پوشیدن لباس احرام گویا فرد به یک آن احساس کرده که در عالم پرسش و پاسخ قیامت قرار گرفته، از کژیهای خود شرمسار گشته و داد بر آورده: ﴿رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿۱۹﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰] «پروردگارا! مرا (به دنیا) باز گردانید. تا اینکه کار شایسته‌ای بکنم و فرصت‌هایی را که از دست داده‌ام جبران نمایم...».

و خداوند این فرصت را بدو داده، و اوست که سراسیمه کفن را بدور خود پیچیده از قبر برخواسته داد می‌زند: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ.

این پوشش یا لباس در تمام حرکات، کنش‌ها، رفتارها و سلوک او تأثیر گذار خواهد بود. درست چون دکتر، پرستار، سرباز و یا پلیس که با پوشیدن یونیفرم خاص شخصیتی مختلف از خود را به جامعه عرضه می‌دارد.

شناخت فلسفه احرام، طواف، سعی و سایر ارکان و عبادتهای حج در حقیقت مغز این عبادت است.

وقتی فرد در میدان عرفات می‌ایستد، باید احساس کند؛ این درست همانجایی است که چون پروردگارش او و سایر خلایق را آفرید از آنها عهد و میثاق گرفت:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿۱۷۲﴾﴾ [الأعراف: ۱۷۲]

«و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: «چرا، گواهی دادیم» تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم».

و حال او سفیر بشریت است بسوی پروردگارش، تا درست در همان میدان اول، همان عهد و میثاق را با خدایش تجدید کند.

ارزش شناخت و درک این مفاهیم اگر از اهمیت آموزش شیوه اجرای عبادتهای حج بیشتر نباشد، هرگز کمتر نیست.

این کتابچه سعی دارد چنین مفاهیمی را به خواننده خود گوشزد کند. نگارنده در این ارمغان از پوست عبادت هیچ نمی‌گوید تنها سعی دارد لذت گوشه‌ای از مغز عبادت را در دهان خواننده بگذارد، تا او خود در فضای حج سیری ملکوتی و عرفانی پیش گرفته شیرینی و لذتهایی که چه بسا نویسنده از چشیدن آنها محروم مانده، یا قلمش را توان انعکاس آن نبوده، را بچشد.

جای دارد در اینجا از همه متخصصان در تمامی زمینه‌های علم و معرفت دعوت کنم تا به عبادت ملکوتی حج از زاویه و عینک تخصصی خود بنگرند و جوانب مخفی و حقیقت‌های ارزشمند آنرا برای سایر مؤمنان به تصویر کشند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

پس از سلام....

بدون شک دانستن آداب و رسوم، نحوه ادای هر کار و عبادتی بسیار مهم است. حتی خوردن غذا و چیدن سفره را آداب و تقالیدی است که انسان باید آن را مراعات کند. عجب در این است که شیوه لذت بردن از غذا و فوائد آن گرچه از نحوه خوردن مهمتر است از آداب و قوانین سفره شمرده نمی شود!..

عبادت حج را مناسک و احکامی است که حاجی قبل از برگرفتن خورجین سفر باید بیاموزد. آنچه عموم مردم از آن غافلند نحوه لذت بردن از این عبادت و فهم و درک مفاهیم و معانی نهفته در زیر پوستین آن است.

این چند صفحه از لایه‌ی رویی عبادت به خواننده خود هیچ نمی گوید، بلکه بدون مقدمه او را در مغز عبادت قرار می دهد تا با چشیدن طعم شیرین این میوه بهشتی به کمال سعادت و عشوه لذت برسد! و چون حج خانه حق نصییش شد کعبه را با خود به خانه آورد نه اینکه بار دگر به شهرش برگردد!

چه بسیارند آنهایی که چون به مکه روند باز به شهر و کاشانه خود باز می گردند!.. و چه اندکند افرادی که مکه را با خود به خانه می آورند و تا دم مرگ در مکه زندگی بسر می برند!...

نگارنده نمی خواهد بین شما خواننده عزیز و این کتاب که شوق را در دل های بسیاری زنده، اشک ها را بر خیلی از گونه ها جاری ساخته، حائل قرار گردد، تنها می خواهم یادآور شوم پس از لذت بردن از همراهی با آن، یادتان نرود به دیگران نیز این فرصت را دهید تا

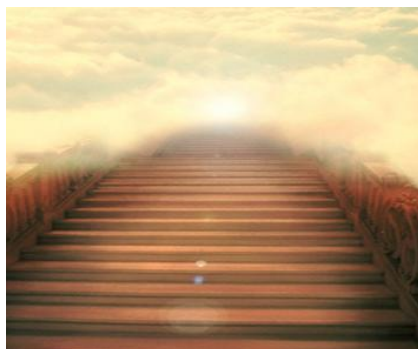
در لذت بردن از این سعادت با شما شریک گردند. و مهمتر از آن؛ افرادی که در رسیدن
این مفاهیم زیبا به شما سهمی بدوش داشته‌اند را در دعاهای خود فراموش نکنید...

با کمال احترام

د. نور محمد امرا



در رکاب زائران بیت الله



داستانی گفتم از یاران نجد نکهتی آوردم از بستان نجد

مسکن یار است و شهر شاه من پیش عاشق این بود حب الوطن

سرود رفته باز آید که ناید نسیمی از حجاز آید که ناید

به فرمان پروردگار، ابرمرد توحید و یکتاپرستی حضرت ابراهیم خلیل - علیه السلام -
کعبه منسوب به پروردگار را که قبله سینه‌ها و جهت حرکت دل‌هاست بنا نهاد تا تمامی
یکتاپرستان تاریخ از روز خلیل تا به روز دمیدن در سور - بوق - و دیدار پروردگار
جلیل بدان سوی روی آورده، بیعت و صداقت خود با خالقشان را با این خانه تواضع به
نمایش گذارند...

بیعت با کعبه...

قبله ایمان...

خانه خداوند رحمان...

مرکز دایره محبت و شوق عاشقان بهشت...

مغنایس دل‌های شیفته حق، که از چهارسوی جهان آن‌ها را بسوی خود جذب می‌کند..

کعبه چون قلب، مؤمنانی که زنگ گناه‌ها و لغزش‌ها، آن‌ها را اکسیده کرده بسوی دهلیزهای خود می‌کشد و طی یک برنامه آلاشی آن‌ها را پاک کرده، از چاله‌های شهوت به کرانه‌های عفت ملکوتی، و از سستی و افتادگی به حرکت و سازندگی، و از منیت و خودپرستی به جهان بینی و یکتاپرستی، از خواب و خیال به امید و برنامه، و از چشم دوختن به دیگران به چشم گشودن بر دیگران، از هیچ بودن به همه چیز شدن، و از تابعیت و تقلید به رهبریت و تحریک، بالا برده بار دگر در کالبد جهان اسلام پمپاژ می‌کند تا زندگی و سلامت جسم را حفظ نمایند، و جسد دنیای توحید را توان زیستن و ادامه حیات باشد..

کعبه در سمت قلب مؤمن، و طواف مخالف حرکت عقربه‌های ساعت. درست چون حرکت همه کائنات از ذره تا بزرگترین ستاره و سیاره.. گویا مؤمن می‌گوید: در بندگی خداوند همه کائنات شریکند و همه در حال عبادت. قلب مؤمن بسوی کعبه می‌نگرد تا دریابد؛ دعای قلب غافل را نزد پروردگار هیچ ارزشی نیست، و جایگاه واقعی عبادت قلب است، درست همان چیزی که رسول هدایت - صلی الله علیه وسلم - به ما آموختند:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صَوْرِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ»^۱.

خداوند به شکل و شمایل‌تان و مال و ثروت‌تان توجه نمی‌کند، بلکه به قلب‌ها و کارهایتان می‌نگرد.

عبادت‌ی که برخواسته از قلب انسان و تنها برای رضایت رحمان باشد، آسمان‌ها را شکافته فوراً به درگاه احدیت وارد می‌شود. عبادتی که در پی نام و نشان، و یا پست و

۱- رواه مسلم.

مقام، یا برای ارضاء شهوتی نفسانی، یا آز و طمعی حیوانی باشد چون کهنه پارچه‌ای گند به سر صاحبش زده خواهد شد!

مکعبی سربلند، آغوشی باز به شکل هلال که تاریخ گواهی می‌دهد که از آن خانه حق است و بنا به دستور تقدیر بدین شکل بازگذاشته شده تا مؤمنان را در آغوش گیرد و آن را «جر اسماعیل» نامند. آغوشی که اسماعیل را در دامن خود پرورده، مؤمنان را به سینه خود می‌فشارد و در گوش‌هایشان زمزمه می‌کند: **چون اسماعیل باشید.**

اسماعیل؛ فرزند بحق توحید ابراهیمی...

اسماعیل؛ زاده ایمان، پرورده توحید و یکتاپرستی...

اسماعیل؛ آن نوجوانی که با رشادت و دلیری خود سر بشریت را بالا گرفت..

نوجوانی که با اراده و اختیار فولادینش گردن طاعت خویش در زیر تیغ بران دستور الهی نهاد..

آه!..

عجب حادثه‌ای بود و عجب امتحان و آزمایشی!..

آزمایشی که کوه‌های سترگ در مقابلش خاکستر می‌شوند، و آسمان و زمین توان تحملش را ندارند..

ابرمرد توحید؛ ابراهیم دوست و خلیل رب جلیل بنا به اشاره‌ای گذرا از سوی حق ساتور تیزش را بر گردن جگرگوشه‌اش - آنهم چه چگر گوشه‌ای؟!.. اسماعیلش که پس از هشت دهه زاری و تضرع و اشک بدان رسیده بود - می‌کشد.

چاقوی تیز از فرط حیرت مات و مبهوت مانده، توان بریدن از او سلب گشته.. برایش باور کردن آنچه روی می‌دهد ناممکن شده، حیران است چه کند!..

همین فضای کعبه نظاره‌گر تمامی آن ماجرا بود، آن را در گوش هر مؤمنی که به حجر اسماعیل درمی‌آید زمزمه می‌کند..

از هر سوی حرم بوی توحید ابراهیمی به مشام می‌رسد، هر لحظه امواج همیشه زنده

صدای پرطنین ابراهیم از فضای حرم به چهارسوی جهان فرستاده می‌شود. چون ابراهیم خانه حق را بنا نهاد، پروردگار بدو امر نمود تا مردم را بسوی خانه توحید و رمز یکتاپرستی برای ادای مناسک و عبادت حج فرا خواند؛

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾﴾

[الحج: ۲۷].

«به مردم اعلام کن که، پیاده، یا سواره بر شتران باریک‌اندام (ورزیده و چابک و پرتحمّل، و مرکب‌ها و وسائل خوب دیگری) که راه‌های فراخ و دور را طی کنند، به حج کعبه بیایند (و ندای تو را پاسخ گویند)».

و از آن روز تا به امروز و تا بروز قیامت امواج صوتی ابراهیم با اکسیژن هوا آمیخته شده از راه شش وارد قلب مؤمنان گشته عشق و محبت زیارت خانه حق را در آن‌ها می‌نگارد و آن‌ها را بسوی کعبه و قبله حق دعوت می‌کند.

هزاران هزار زن و مرد، پیر و جوان، سیاه و سفید، از چهارسوی جهان در هر لحظه بدور مغناطیس قلب‌ها در حال طواف و چرخشند.

طوافی که با اذان ابراهیم شروع شده تا دمیده شدن سوره اسرافیل و برپایی قیامت جریان خواهد داشت.

مؤمنان کعبه آمال و خانه عشق و ایمان خود را در کنار قلب‌هایشان قرار داده رابطه‌ای محکم و پرمعنا با پروردگارشان برقرار می‌کنند..

خدایا، بار الها!...

بنگر بدین مؤمنان صادق، اینان بدرستی فهمیده‌اند که درگیر و دار و جیغ و داد زندگی قلب‌هایشان را گم کرده‌اند، و حال آمده‌اند در اینجا آن را می‌پالند.

یا اینکه احساس کرده‌اند زنگ کبود گناه‌ها و لغزش‌ها و کوتاهی‌ها بر دل‌هایشان انباشته شده، حال آمده‌اند تا با ریختن اشک‌های پشیمانی و توبه بر زنگ‌های دل آن را سنباده کشند!

عجب صفایی است در اینجا!..

حرم حرم خداست و بندگان بندگان او، ایمان و توحید در کمال اخلاص و صداقت به شیوه ابراهیم و فرزندش محمد مصطفی - صلی الله علیهما وسلم -...

اخلاص و صداقت با پروردگار را عجب حکایتی است و مکانتی در نزد او! پیرزنی پریشان و خسته تنها و تنها برای کسب رضایت الهی، با اراده و اختیار خود به دستور او تن داده، در این صحرای بی آب و علف به امید یافتن قطره آبی بدینسو و آنسو می دود. این اخلاص و صداقت آنچنان در درگاه احدیت قبولیت می یابد که حرکت او رژه ایمان می شود برای همه مؤمنان تا بروز قیامت!

حقا که عجب جایگاهی است اخلاص و تجرد و ایمان راستین را!... خانواده حضرت ابراهیم رمز یکتاپرستی و اخلاص آنچنان مقامی نزد پروردگارشان کسب کرده اند که نامشان تا ابد بر زبان هاست، درست آن چیزی که حضرت ابراهیم آرزویش را داشت: ﴿وَأَجْعَلْ لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ [الشعراء: ۸۴].

«و برای من در میان امت های آینده، زبان صدق (و ذکر خیری) قرار ده!» و یادشان با عرق مؤمنان بر خاطره تلخ تاریخ نقش بسته. هر جا کسی از آن ها دوید مؤمنان گام به گام پشت سر او و بیاد او می دونند، و هر جا آرام گام زد مؤمن در پی او آرام گام می زنند. آنجایی که سنگ ریزه ای به رمز ستیز با اهریمن پرتاب کردند ما سنگ ریزه ای درست به حجم سنگ آن ها پرتاب می کنیم، و چون ابراهیم برای رسیدن به رضایت الهی گوسفندی قربان می کنیم.

عجب پاداشی است اخلاص را!...

این جزئی است بس کوچک از پاداش دنیوی ابراهیم در صحیفه کائنات، او را چه پاداشی است در روز قیامت خود خدای ذی الجلال داند و بس!

مؤمن در می یابد نزد پروردگارش مشکی است که هر چند در مقابل او متواضع تر و خاکسارتر و مخلص تر باشد بهمان اندازه بوی عطراگینش نام خوش او را بر صفحات تاریخ

خواهد نگاشت. مگر نه این است که خداوند خود به فرزند ابراهیم؛ حضرت خاتم - صلی الله علیه وسلم - فرمودند:

﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ [الشرح: ۴].

«و آوازه و نام تو را بلند ساختیم!»

و نه این است که تا روز قیامت منادی حق نام او را در کنار نام خالق یکتا جار می‌زند:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ... أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ...».

و مگر نه این است که در هر تشهد در کنار تحیات الهی سلام و درود است بر پیامبر خاتم و بر بندگان صالح و نیکو سرشت و پارسا از پیروان او، و دعای صلوات و برکات است بر محمد و آل محمد آنچنان که بر ابراهیم و آل ابراهیم بود؟!..

«التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

مقام ابراهیم

در کنار کعبه امیدها و رمز پیوستن مخلوق به خالق یکتا «مقام» یادگاری دیگر از ابراهیم است..

مقام ابراهیم بیانگر خاطره‌هایی است بس عمیق در تاریخ ایمان سترگ، و دعوتی است گویا و روشن..

جای پای ابراهیم...

گویا قدر با حفظ اثر قدم‌های امام موحدان تاریخ خواسته پیام او را به زائران خانه ملکوتی حق تزریق کند..

مقام ابراهیم یا جای قدم‌های مبارک او به صراحت به میهمانان خانه حق می‌گوید: ره سعادت تنها در گام نهادن بر جای پای ابراهیم است..

چون ابراهیم باید تبر بدست گیری و بت‌های شهوت و آز و طمع و دل بستن به غیر خدا را بشکنی...

و چون ابراهیم باید زاد همت بدست گرفته در راه رسیدن به حقیقت و رساندن پیام حق در زمین خدا قدم زنی...

و چون ابراهیم کعبه توحید و یکتاپرستی در دلت بنا کنی..

و چون ابراهیم ساتور تیزت را بدست گرفته هر آنچه محبتش ممکن است در دلت با محبت حق جای گیرد - چون مال و منال و منصب و عیال، و دل بستن به دنیای فانی - را سر ببری..

مقام ابراهیم پیامی است گویا از پیراسته زیستن، آزاده بودن، رها شدن از تمامی قید و بندهای دنیایی و بال و پر گشودن بسوی هر آنچه رضایت و خشنودی حق بدان وابسته است.

پیام ابراهیم پیام مرد بودن و مرد زیستن و چون جوانمردان به پیش رفتن، و با سری بلند در مقابل پروردگار حاضر شدن و کسب رتبه «خلیل الله» بودن است.

صد عجب از زائرانی که با چشمان پف کرده و دل غافل به جای پای ابراهیم خلیل می‌نگرند، و اثر قدم بر سنگ خارا آن‌ها را به شگرف وا می‌دارد، و پیام رسای آن را نمی‌شنوند..

آه!..

آه، از این زائران فارغ البالی که از خانه خدا تنها با چند سجاده و تسبیح چینی به خانه‌هایشان برمی‌گردند!..

آه!..

آه، از این زائران غافلی که تا ریشه در خاک غفلت فرو رفته‌اند و توان دیدن درخشش

سیمای ابراهیم در آسمان مکه را ندارند!..
و خوشا بحال آن عاشقان دلباخته‌ای که در پی ابراهیم شدن و در پی لبیک گفتن به
ندای رسول خاتم - صلی الله علیه وسلم - پا بدین دیار می‌نهند..
و صد اسفا که در بین این ملیون‌ها زائر غافل محمدها و ابراهیم‌ها بسیار اندکند...

رکن یمانی

رکن یمانی همان دست دراز کعبه است که ناامیدی را هرگز نمی‌شناسد. دست دراز
به سوی همه کس، دست درازی که به همه گناهکاران و همه جنایتکاران و همه غافلان
می‌گوید:

درگه ما درگه ناامیدی نیست... صدفبار گر توبه شکستی باز آی...
مؤمنان دست راست خود را بر رکن یمانی کشیده در گوش کعبه زمزمه کنان
می‌گویند:

بسم الله.. الله اکبر!..

سرآغاز هر کارم و ابتدای هر همت و تلاشم با نام اوست و از برای او و در راه او، و
امیدم تنها بدوست که او «الله» اکبر است!
پروردگار بزرگی که بزرگتر از او نیست و من با امید بدو می‌توانم کارهای بزرگ
انجام دهم، و می‌توانم چون ابراهیم خلیل و محمد مصطفی بزرگ شوم.
مؤمنان با دست دادن به رکن یمانی با کعبه بیعت می‌کنند تا چون پیامبران و رهروان
راستین حق به پیش روند و در راه خدا از هیچ دریغ ننمایند.
در بین رکن یمانی و حجر الأسود تنها یک دعا را می‌شنوی:

﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۲۰۱].

«بار الها!... در دنیا به ما نیکی و سعادت ارزانی دار و در روز قیامت ما را خوشنود و
سعادت‌مند قرار داده از آتش سوزان جهنم برهان!»

یا رب!..

عجب دعایی است!..

چه پژواک پر معنایی و چه طنین با صفایی دارد..

مؤمن پس از بیعت با کعبه و دست دادن با خانه خدا، به پیش می‌رود، و بسوی ابراهیم شدن قدم می‌نهد، و با اولین گامش دنیایش را با آخرت گره می‌زند و از پروردگار یکتا سعادت و خوشبختی و خیر دو جهان را خواسته، از او و تنها او می‌خواهد که از آتش سوزان جهنم نجاتش دهد.

مؤمن دریافته حرکت از اوست و برکت از خدا...

حال مؤمن بدرستی درک نموده، باید چون ابراهیم کمر همت بالا زند و چون رسول خاتم - صلی الله علیه وسلم - آنچنان در راه هدایت ملتش جان کند که قرآن را به دلسوزی و شفقت وا دارد:

﴿فَلَعَلَّكَ بَیْعُ نَفْسِكَ عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ۖ﴾ [الکھف: ۶].

«نزدیک است خویشان را در پی (دوری گزیدن و روی گردانیدن) ایشان (از ایمان آوردن، دق مرگ کنی و) از غم و خشم این که آنان بدین کلام (آسمانی قرآن نمی‌گروند و بدان) ایمان نمی‌آورند (خود را) هلاک سازی».

حجر الأسود

حلقه نقره‌ای براقی که در وسط آن خمیره قهوه‌ای مایل به سیاه که در دل آن پاره‌های کبود «حجر الأسود» است، بیانگر تاریخی بس تلخ از کشمکش حق و باطل است. باطلی که در شیعیان قرمطی تجلی کرده بود. پس از خونریزی‌های وحشتناک و قتل عام حاجیان خانه خدا «حجر الأسود» را ربوده خورد کردند. گرچه حقد و کینه این طایفه مندرس همچنان در سینه‌های بدعتگران و مذهب فروشان می‌جوشد با این وجود «حجر الأسود» پیامش را با صدای رسا می‌رساند.

حجر الأسود یا سنگ سیاه تنها هدیه ملموس بهشت در زمین.. هدیه سفیدی که انسان رویش را سیاه کرد!

رفیقی که با انسان از بهشت به زمین آمد، از همراه بی وفایش جز بی مهری هیچ ندید! سنگی بود سفیدتر از برف که بهشت به زمین فرستاد، و بر اثر گناهان بنی آدم هر روز سیاه و سیاهتر می شود. تصویری زنده از قلب انسان، اثر هر گناه بر قلب آدمی نقطه ای است سیاه، تا بدانجا که قلب انسان سیاه و کبود و سخت می شود چون سنگ خارا.. ستیز بین گناه و توبه؛ یا زمختی و زنگ های گناه بر قلب و شستشوی آن با اشک ندامت و بازگشت بسوی خدا حکایت نفس لواحه است که حجر الأسود رمزی بهشتی از آن است.

گویا نمادی است برای سنجش میزان سقوط انسان در دره های هلاکت و نافرمانی و بین بازگشت بسوی احدیت.

دماسنج حجر الأسود بیانگر دمای آدمیت انسان است! بهراندازه که انسان به ضمیر و وجدان آدمی و فطرت و سرشت بهشتی خود نزدیکتر شود بهمان اندازه این سنگ بهشتی به اصالت خود و به رنگ سفید خود نزدیکتر می گردد، و هراندازه بسوی گناه و پستی و رذالت ها روی کند بهمان اندازه چهره حجر الأسود را سیاه و سیاهتر می کند..

گویا حجر الأسود که تماما به شکل چشم می ماند، چشم بینای کعبه است که چون دستگاه تصویر از یک یک زائران عکسی گرفته حضور و صداقت و ایمان آن ها را با تصویری زنده در نامه اعمالشان ثبت می کند.

مؤمن چون نامه اعمالش را در روز جزا بدست راستش می گیرد، و زیارت خانه خدا با صدای لیبیک گفتنش، همراه با تصویر زنده می بیند از فرط شادی دست و پایش را گم کرده دادمی زند: ﴿... هَآؤُمْ أَقْرَءُوا كِتَابِيَهٗ﴾ [الحاقة: ۱۹]. «آهای مردم بیائید نامه اعمال مرا بخوانید..»!

عجب صفا و جمال و جلالی دارد مشاهده این صحنه زیبا..

آن لبخند گشاد مؤمن..

و آن اشک‌های شادی که بر گونه‌هایش سرازیر است..

و آن جهش برق خوشحالی که در چشمانش هویداست..

و آن چهره نورانی، همه سختی‌های راه و همه دشواری‌های تحمل ایمان و همه در بدری‌ها و هجرت‌ها و شکنجه‌ها و سایر بدبختی‌ها در یک لحظه بکلی از خاطره او محو می‌شوند و کالبد او لبریز شادی و خوشبختی و سعادت - آن‌هم سعادت و شادی بهشتی - می‌گردد..

خوشا بحالت ای مؤمن رستگار و ای خوشبخت سعادت‌مند...

هنوز گرمی دستان پر لطف پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - را بر حجر الأسود لمس می‌کنی. گویا همین دیروز بود که قبیله‌های قریش بر سر افتخار نصب «حجر الأسود» بروی همدیگر شمشیر کشیده، دست‌هایشان را تا آستین در کاسه خون فرو برده بودند، و هر یک آرزو داشت این افتخار تاریخی را بدست آورد. ولی خداوند خواست این هدیه از آن رسول خاتمش گردد.

رسول امین از در مسجد وارد شد و قریشیان به اتفاق داد زدند که جوان راستگوی امانتدار آمد، هر آنچه ایشان فیصله کند را قبول داریم.

محمد جوان؛ امین و حکیم و محبوب مکه «حجر الأسود» را بر پارچه‌ای نهاد. و هر قبیله گوشه‌ای از آن را گرفته بلند کردند و ایشان با دست‌های مبارکشان آن را بر روی دیوار کعبه نصب کردند، و امروز چون چشم بینای کعبه شاهی بر اخلاص و ایمان و صداقت مؤمنان راستین است.

زائر کفن پوش خانه خدا که در گردابی از بشریت رنگارنگ فرو رفته در حال طواف است خود را در می‌یابد. گویا قیامت به پا گشته و انسان آغشته به گناه حقیقت را دریافته از کرده خود پشیمان گشته داد برآورده:

﴿... رَبِّ ارْجِعُونِ ۖ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ...﴾ [المؤمنون: ۹۹-۱۰۰].

«... پروردگارا! مرا (به دنیا) باز گردانید. تا کار شایسته‌ای بکنم و فرصت‌هائی را که از دست داده‌ام جبران نمایم».

بارالها.. مرا بازگردانید تا من شرمسار گناهکار، جبران ما فات کنم. حال که واقعیت را دریافته‌ام چنان خواهم شد که تو می‌خواهی...

و گویا خداوند خواسته‌ی او را برآورده کرده، این همان مرده است که با کفن خود از قبر سر بر آورده لبیک گویان بسوی خانه حق و کعبه‌ی بازگشت روی آورده:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنُّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ»...

پروردگارا.. ندای تو را استجاب کرده به دعوت تو لبیک گفته بسوی تو آمده‌ام. گواهی می‌دهم و جار می‌زنم در جهان که هیچ شریکی نیست مر تو را، تمامی حمد و سپاس و ثنا از آن توست، تمامی فضل و منت و نعمت‌های بی‌دریغ از جانب توست، و تو همه جهان را مالک و فرمانروایی و هیچ همراه و شریکی نیست مر تو را.. ای یگانه معبود من، من ناچیز بسوی تو؛ ای همه چیز آمده‌ام، مرا پذیرا باش...

در بین سیل انسان‌های سر برآورده از گورستان غفلت، و نجات یافتگان از دنیای پر زرق و برق شیطانی، و در بین موج خروشان که از باتلاق مناصب و نام‌ها و جاه‌ها و شخصیت‌های کذائی جان سالم بدر برده‌اند، همه با هم برابرند و هیچکس را بر دیگری برتری نیست. زن و مرد، شاه و گدا، دارا و نادار، رئیس و مرؤوس، کفن پوشان و اشک ریزان در تلاشند خود را به خالق خود نزدیک و نزدیکتر سازند...

در میان افواج پی در پی سیاهی زمخت از چپ به تو برمی‌خورد، و پیرمردی گوژپشت عصا بدست از راست، زنی زائیده قرن پیش با چشمان کم سویی از پشت تو را به جلو هل می‌دهد و جوانکی رنگ پریده و اشک ریزان چشم به کعبه دوخته از جلو راهت را گرفته.. هر کسی در حال و هوای خویش غرق است و دیگری را هیچ نمی‌بیند.. کسی به تو نمی‌گوید: ببخشید سرورم.. شما بفرمائید.. خیلی خوش آمدید.. جناب آقا.. حضرت عالی...

نه کسی می‌داند که شما دکترید یا مهندس، آیت الله‌اید یا حجت الاسلام.. حامی یا مولانا.. طالب علمید یا جاهل معرفت.. عاقلید یا ابله.. چوپانید یا رهبر.. اینجاست که درمی‌یابی تو انسانی و بس..

در می‌یابی در مسیر بشریت قیمت و بهای تو در انسانیت است، نه در پست‌ها و صفت‌ها و نام‌های کذائی..

نه آیت بودن و نه حجت شدن و نه رئیس و رهبر و وزیر و شاه بودن بدادت می‌رسد..

انسانی ناچیز و بنده‌ای بیش نیستی، چون مورچه‌ای کوچک در سیل موریان.. تنها ارزش و بهای تو در میزان بندگی، و با درجه و قرب و نزدیکی به پروردگارت وزن می‌شود. هر چه به خدایت نزدیکتر و در نزد او عزیزتر باشی بهمان اندازه برتر و ولاتری.. بار خدایا!...

در هر یک از اشواط هفتگانه طواف به دور رمز یکتاپرستی، کعبه حق و قبله توبه، خوانی از خودی‌ها ذوب می‌شود و بنده پله‌ای به خدایش نزدیکتر...
با پایان یافتن دور هفتم وقتی دستت را بسوی «حجر الأسود» بلند کرده داد می‌زنی: «بسم الله.. الله اکبر» اشک‌های اخلاص بر گونه‌هایت جاری می‌شوند و احساس می‌کنی انسانی دیگر شده‌ای...

موجودی ملکوتی از دیار پرنیان...

از اعماق وجودت داد می‌زنی: «بسم الله» بنام آفریدگارم؛ الله ذوالجلال، «الله اکبر» خدایم بزرگتر، والاتر، برتر و اکبر است و هر آنچه غیر از اوست دون است و هیچ..
و دست راستت که بلند شده با خانه کعبه بیعت می‌کند و می‌گوید: و بفرما که فرمان برم.. چه کنم تا به حق رسم؟!!

در کنار در خانه معبود، آنجا که «ملتزم» می‌نامندش دست‌هایت را گرفته آویزان می‌شوی، و از ته دل با خدایت راز و نیاز کرده، از آنچه بوده‌ای بازگشته، بسوی آنچه او

از تو می خواهد چشم دوخته ای. از خدای بی همتا و خالق یکتایت که او را به حق الآن شناخته ای همت می خواهی و مردانگی، از او و تنها او کمک می ستانی و توفیق می طلبی.. صداقت در بندگی را به نمایش می گذاری، و الفبای اخلاص را با اشک ریزان چشمانت بر چهره پریشانیت می نگاری..

سپس در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خوانده، در آن از کفر و کافران بیزاری جسته به یگانگی و بی همتایی پروردگارت شهادت می دهی، از آب زمزم سیراب شده نفسی آرام می کنی. اینجاست که احساس می کنی ندایی از بلندای وجود، تو را می خواند: ای بنده ما، مرحبا به تو که خود را شناختی.. راه ما راه سعی و کوشش است و تلاش و سازندگی..

از خواب و خیال و دل بستن به خرافات و نیروهای خارق العاده دل بر کن که مسیر ما مسیر واقعیت هاست، مسیر تلاش و کارزار و سعی... میوه و ثمره آرزوهایت به تلاش و سعی و کوشش و عرق پریشانیت بسته شده.. ای بنده ما برو بسوی مسعی..

مسعی

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ﴾ [البقرة: ۱۵۸].

«صفا» و «مروه» از شعائر (و نشانه های) خداست! پس کسی که حج بیت کند یا عمره به جا آورد نیست بر او باکی که طواف کند بر آنها (و سعی صفا و مروه انجام دهد. و هرگز اعمال بی رویه مشرکان، که بت هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهد!) و کسی که خواستار نکوئی شود همانا خداست سپاسگزار دانا».

دو کوه صفا و مروه چون دو استاد بزرگ تاریخ در کنار کعبه مشغول تربیت و تعلیم

زائران خانه خدایند..

به هر زائری می گویند که راه رسیدن به موفقیت سعی است و تلاش.

قصه هاجر را به عنوان مثالی گویا برای روشتر کردن موضوع بیان می دارند..

زنی تنها با نوزادی تشنه در صحرای بی آب و علف.. صحرایی با امواج هولناک شن و با کوه های سیاه خشک. هیچ صدایی نیست مگر صدای وزوز باد گرمی که کمر ریگ های تفته را می خاراند، و هیچ بویی نیست مگر بوی وحشت و تنهایی.. و گریه نوزاد تشنه که با مرگ دست بگریبان است به وحشت صحرای خاموش سنگدل افزوده..

مادری که لحظاتی پیش با ایمانی بسیار قویتر از کوه های خارا به رادمرد توحید؛ پیامبر خدا ابراهیم بزرگ گفته بود: برو در پناه خدا، و به پشت منگر و هیچ دلهره ای بدلت راه نده که خداوندی که به تو امر فرموده ما را در این صحرای خشک رها کنی، هرگز ما را ضایع نخواهد کرد..

بنگر این قلب شیر زن با خدا را.. با این ایمان سترگ.. به گوشه ای نخزیده تا دست زاری به درگاه حق بلند کند و بگوید: بار الها آبی برسان ما را..

خوب بدو بنگر...

لب هایش لبریز دعاست..

گام هایش در پی آب او را از صفا به مروه می کشاند..

چشم هایش را به نوزادش دوخته شاید درنده یا خزنده ای او را ببلعد.. و چون به ته دره می رسد دوان دوان خود را به بیرون می کشد تا لحظه ای نوزادش از تیر رس دیدش پنهان نگردد..

از صفا به مروه و از مروه به صفا...

سفری پیایی..

دوان دوان در دره دلهره ها و ترس و وحشت..

هفت بار پیایی..

امید بخداست و تنها خدا..

سعی و تلاش آموزه حرکت از جانب بنده..

از تو حرکت از خداوند برکت و گشایش..

به یک آن!...

دعای حاجت هاجر پرده آسمان می‌درد، و استجاب الهی دل زمین می‌شکافد و آب زمزم - دنیای نیاز و حاجت - در زیر قدم اسماعیل صبر و ثبات فوران می‌کند!

چرا در زیر قدم‌های نوزاد؟!..

این هم شاید رمزی است دیگر برای هر بنده..

دنیا هر چند نیاز مبرمت گردد، باز هم نباید جایش بالاتر از زیر قدم‌هایت باشد. دنیا را زیر پایت بینداز، و اجازه نده در قلبت رسوخ کند. دنیا نیاز هر انسان است، و مؤمن با دنیا در ستیز نیست، ایمان و دنیا با هم تضادی ندارند، تنها ایمان جایگاه دنیا را زیر پای بنده مؤمن پارسا و زاهد قرار می‌دهد نه در دل او و نه در خاطر و حواس او..

پس از آنکه بنده همه درهای سعی را کوید، و همه اسباب و راه‌های رسیدن به هدف را تجربه کرد، صداقت و اخلاص و توکلش پخته گشت، گشایش حق دست او را می‌گیرد..

چشمه‌ی آبی زیر پای نوزاد تشنه برون می‌جهد..

مادر پریشان و حیران و دل سوخته خوشحال و شادان خود را به کودک گریانش می‌رساند و «زمزم زمزم» گویان ریگ‌ها را از اینسو و آنسوی کنار می‌زند. از فرط شادی و خوشحالی در گوش آب زمزمه می‌کند «زمزم زمزم»: آرام.. آرام..

و از آن روز تا به امروز هدیه هاجر و ارمغان زندگی اسماعیل همچنان آرام آرام و زمزم زمزم کنان حکایت عرق پیشانی همت مادر مؤمن زحمتکش و پر سعی و تلاش را برای زائران خانه حق تعریف می‌کند..

در زمزم رمزی است از وراثت حقیقی پیامبر خاتم از پدرش ابراهیم بت شکن. زمزم

هدیه پروردگار بود به اسماعیل؛ رمز اطاعت و از خودگذشتگی و جان فشانی.

مردم در کنار زمزم این خانواده را شناختند و در کنار زمزم از سرچشمه ایمان آنها سیراب شدند. بعدها که اهریمن ایمان را ربود چشمه بزیر خاک رفت تا اینکه با اشاره‌ای از جانب تقدیر الهی پدر بزرگ پیامبر؛ عبدالمطلب، آن را یافت و بار دگر زمزم بر جهانیان لبخند زد و به وارثان ابراهیم بازگشت.

و از آن روز است که عبادت حج و راه و رسم ابراهیمی و بت شکنی و توحید و یکتاپرستی او به فرزند بر حقش پیامبر خاتم رسید.

عارفان آب و جوشش آن را رمزی از علم و معرفت تلقی می‌کنند. و زمزم نشانه‌ای است دیگر از این معنا. راه و رسم و دیانت حضرت ابراهیم و رسول خاتم؛ حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه وسلم - بر علم و معرفت بنا شده است.

برکت زمزم خود معجزه‌ای است که علم و دانش و همه عقل‌ها را به تفکر وادار می‌دارد؛ چشمه‌ای کوچک در همه زمان‌ها توان سیراب کردن زائران خانه خدا را داشته و دارد!..

زائر که حال بکلی انسانی دیگر شده در بین صفا و مروه در می‌یابد چرخ زندگی را با سعی و تلاش هاجر گونه باید به پیش راند..

میهمان خدا که لحظاتی پیش در پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خوانده بود و با رادمهر توحید؛ ابراهیم بزرگ بیعت نموده تا گام در گامش نهاده زندگی نوینی آغاز کند، و سپس با نوشیدن آب زمزم خاطره شیر زن مؤمن؛ هاجر، و فرزندش؛ الگوی ایمان و از خود گذشتگی را در خود زنده کرده بود حال با سعی در بین صفا و مروه گام در مثال تطبیقی درس آموخته شده نهاده...

پس از سعی تیغ زائر است که موهای سر او که نشانه غرور و شامه خودخواهی است را سر می‌برد..

انسانی بکلی دیگر از رحم «عمره» زائیده شده، با نیرو و امید واندیشه‌ها و باورهای بکلی جدید وارد میدان عمل می‌شود..

زیارت خانه پروردگار و رسیدن بدین مکان با برکتی که هر عبادت آن را پاداشی صد هزار برابر است در توان هر کسی نیست! شاید این جرقه غرور و تکبر و خودستایی در فرد را بیدار سازد. تراشیدن سر در واقع بخاک مالیدن پوزه کبر و غرور و آز و تمامی معانی شیطانی و خودپرستی در فرد و رساندن او به صفاتی چون تواضع و فروتنی که شاخصه‌های بندگی است، می‌باشد. و این معنای بزرگ بندگی را در هر عبادتی می‌توان دید. مثلاً: در نماز سر به سجده نهادن نهایت بندگی و خاکساری و تواضع و فروتنی است. و در روزه شکم گرسنه و دهان تشنه مؤمن را به مصاف فقیران و ناداران می‌کشاند و بوی ذلت و محرومیت را به مشامش می‌رساند. اینجاست که درمی‌یابی معنای بندگی واقعی چیست؟

میهمان خدا کفن - احرام - را از تن می‌کشد و لباس خود را می‌پوشد و «یا حق» گویان در نهایت فروتنی و تواضع و خاکساری بسوی زندگی جدید به حرکت درمی‌آید.. زندگی جدیدی به شیوه حضرت خاتم؛ محمد مصطفی - صلی الله علیه وسلم - و به رسم حضرت ابراهیم خلیل - علیه السلام - و به همت و توان هاجر زحمتکش - علیها السلام - و به گذشت و جانفشانی حضرت اسماعیل - علیه السلام -.

و این خود زائر است که پس از مدتی کوتاه از بازگشتن به کاشانه خود می‌تواند دریابد: آیا عمره او پذیرفته شده است یا خیر؟

تنها آن عمره‌ای پذیرفته شده که زائر یا حاجی پس از بازگشت از خانه خدا بر مسیر درس‌های آموخته شده حرکت کند.. اما اگر درس‌های کفن - احرام - و کعبه و طواف و سعی و حجر الأسود، و مقام ابراهیم و رکن یمانی در او تجلی نکرده باشند، شاگرد عمره مردود است و نیاز به عمره‌ای دیگر و توبه‌ای دیگر دارد...

الوداع با خانه خدا

ای ز غم فراق تو جان مرا شکایتی بر در تو نشسته‌ام منتظر عنایتی
گر چه بمیرم از غمت هم نکنی به من نظر و ر همه خون کنی دلم، هم نکنم شکایتی

دل ز فراق گشت خون، جان به لب آمد از غمت زحمتم آید، ار کنم از غم تو حکایتی
گرچه برانی از برم باز نگردم از درت چون ز در عنایتت یافته‌ام هدایتی
فراق و دوری دردی است بی درمان که عاطفه انسانی همواره از آن اشک ریخته،
شاعران و شیفگان و عاشقان و محبان از دردش سخت نالیده‌اند.

فراق دوستان و احباب را گردباد فراموشی پس از اندی در خود می غلطاند، و آتشش
را در دل خاموش می کند. اما فراق خانه معبود و قبله سوخته دلان را هرگز..

دل کندن از خانه خدا، پس از آنکه کیانت با آن آمیخته شد بسیار سخت و دشوار
است. احساس می کنی کعبه قلبت شده است و خون تنها با تپش دیدار خانه خدا در
رگانت به جریان می آید. چشم‌هایت تنها با تازه کردن دیدار خانه خدا توان دیدن
می گیرند، و گوش‌هایت شنوایشان را در شفتن ندای «حي على الصلاة» حرم بدست
می آورند، پاهایت در شور و شوق هروله در گرداگرد کعبه معبود زنده‌اند، آنچنان با کعبه
آمیخته شده‌ای و انس گرفته‌ای که جدا شدن از آن به جان دادن در مصاف آن می ماند.

ولی چه چاره است تو را که کوس رحیل نواخته شده؟!..

کاروان برای سفر آماده است..

و تو مجبوری کعبه را به امید دیداری دیگر وداع گویی..

در وداع با خانه خدا بیاد حجة الوداع و خطبه پیامبر و پیام رسای آن حضرت می افتی.
صدای رسول پاک هدایت و رستگاری را از پشت قرن‌ها زمان می شنوی که بر جای
بلندی در مقابل مؤمنان از حج بازگشته ایستاده است. با این وجود خطابش بسوی
عالمیان است «يا أيها الناس»: ای مردم!..

واضح است پیام‌آور توحید انسانیت را مورد خطاب قرار می دهد. و گویا به مؤمنان
می گوید شما پس از حج بسوی بشریت می روید تا پیام حج و دعوت به بندگی خالق و
یکتاپرستی را به جهان و جهانیان برسانید و مردم را از عبادت بندگان رهایی داده به
عبادت پروردگار عالمیان دعوت نمایید...

آه!..

هیچ تعجبی نیست از آنکه به دیدار خانه ملکوتی معبود نایل نشده؛ چون توان صبر دوری دارد، تعجب و حیرت از آن کسی است که شرف دیدار یافته، چون می‌تواند از کعبه جدا شود؟!..

چشم‌های اشک ریزان به خانه خدا خیره می‌شوند، پاهایت عاشقانه‌وار در طوافند و لب‌های مشغول دعا.. احساس می‌کنی ای کاش بیشتر و بیشتر در کنار کعبه مراد می‌بودی، بیشتر از گلستان ایمانش برمی‌چیدی، یا حداقل فرصت بیشتری برایت می‌بود تا از رحمت بی‌دریغ الهی بهره‌گیری..

ولی صد حیف و هزار حیف که وقت رحیل فرا رسیده است و باید رخت بر بست.. چشم‌ها پر از اشک فراق، دل تپان شوق دیدار مجدد.. دست‌های لرزانت اگر شور و شوق انبوه عاشقان اجازه دهد خود را به ملتزم می‌رسانند، در غیر اینصورت در حجر اسماعیل یا هر گوشه‌ای دیگر به دعا بلند شده از ته دلت از پروردگار عالم می‌خواهی هر سال حج و عمره‌ای و تجدید دیدارهایی نصیب کند.

تنها امید به پذیرش این دعاست که برد و سلامی بر قلبت نازل می‌کند و احساس می‌کنی دلت می‌تواند بر الم فراق صبر تلخ پیشه کند.

در انبوه جمعیت پاهای دل‌ریخت ناخواسته بسوی درب خروجی در حرکتند و چشم‌ها اشک ریزان کعبه را در آغوش دارند. پاهای حیران چشم‌هایی که چون نوزادی شیرخواره به سینه داغ مادر سخت چسپیده را در یک آن از دامن کعبه می‌ربایند، و خانه حق از دیدت پنهان می‌شود.

دلت می‌خواهد بازگردی و یک نگاه دیگر به خانه خدا بیندازی، ولی وقت تنگ است و هر دیدار خنجری است تشنه خون بر دل زخمی و خسته و پریشان..

اشک ریزان و دل‌ریش دیوانه‌وار با خانه امید و آرزوهایت و با کعبه معبودت الوداع می‌کنی..

الهی!...

اگر امید به دیدار مجدد خانه تو نمی بود دل های شیفتگان و عاشقان در هنگام فراق
می ترکید. حقا که در امید دیدار بستن به خانه تو چه بردها و سلام هاست. درست مثل
همان برد و سلامی که بر ابراهیم - علیه السلام - در آتش نمرود فرود آوردی...
پس حمد و ثنا و تحیات و سپاس بیکران بادا مر تو را ای پروردگار یگانه.. و درود و
سلام و طیبات بر عزیز دل هایمان؛ پیک رسالت و رسول خاتمت؛ حضرت محمد
مصطفی و اهل بیت و یاران و پیروان او تا به روز وصال...

بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا بریده اند در نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید و السلام

سیمای حج در قرآن کریم



۱- حج یا جهان بینی توحید!

ساختمانی سنگی در وسط صحرایی خشک بخداوند منسوب شده؛ «بیت الله»، و فضای اطراف آن با عنوان «مسجد الحرام» شناخته شده؛ فضایی که در آن تنها ذکر و یاد خداوند عالم بدور از هر گونه شریک و وزیر و مشیری بر سر زبان‌هاست. همان توحید ابراهیمی خالص:

﴿وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَظَهَرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۝﴾ [الحج: ۲۶].

«ای پیغمبر! به خاطر بیاور) زمانی را که محلّ خانه‌ی کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم و (پایه‌های قدیمی) آن را بدو نمودیم (و دستور دادیم به بازسازی آن بپردازد. هنگامی که خانه‌ی کعبه آماده شد، به ابراهیم خطاب کردیم که این خانه را کانون توحید کن و) چیزی را انباز من منمای و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع برندگان و سجده برندگان (از وجود بتان و مظاهر شرک و از هرگونه آلودگی ظاهری و

معنوی دیگر) تمییز و پاکیزه گردان».

توحید در حقیقت ستون استواری است که بر مبنای آن خلافت انسان بر زمین معنا و مفهوم می‌یابد، شاخصه و افتخار مؤمنان که در پرتو آن جامعه رونق گرفته روابط بشر با همدیگر و با خدایشان شکل می‌گیرد، و توازنی در رفتارهای عبادی، اجتماعی، فرهنگی از یک سو، حرکت سیاسی، اقتصادی و بهداشتی فرد از سوی دیگر بوجود می‌آید. در زیر سایه توحید انسان جزئی از فطرت طبیعت گسترده و کون و مکان شده همه در مدار خالق یکتا بسوی سعادت و رستگاری به گردش درمی‌آیند.

توحید مهار امید و ترس و بیم افراد را بدست گرفته آن‌ها را بسوی ساحل امنیت و آرامش سوق داده، قلب‌هایشان را آکنده یقین و سعادت می‌گرداند:

﴿حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ أَلْريحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱].

«حقگرا و مخلص خدا باشید، و هیچ گونه شرکی برای خدا قرار ندهید. زیرا کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضيض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تکه‌های بدن) او را می‌ربایند، یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره‌ی ژرفی) پرتاب می‌کند (و وی را آن چنان بر زمین می‌کوبد که بدنش متلاشی و هر قطعه‌ای از آن به نقطه‌ای پرت می‌شود)».

سیمای سمبلیک عبادت حج تمام تصورات عبادی که بشر در زمان‌های گمراهیش برای غیر خدا اختیار کرده، ویژه خدای یکتا قرار داده است.

از فطرت انسان است که تشنه زیارت اماکن مقدس معبودش باشد، و برای رسیدن بدانها سوار بر شوق و عشقش مشقت‌ها و سختی‌ها را تحمل کند. این تشنگی منحرف را عبادت حج اصلاح نموده ویژه خدای یگانه دانسته است.

انسان آرزو دارد گرد معبودش بچرخد، خداوند اینجا خانه‌ای را بخود نسبت داده، تا

سرشت انسانی با طواف بدور آن به آرزویش دست یابد.

هر عابدی می‌خواهد عشق صادقانه خود را با بوسه زدن به آستانه معبودش سیراب کند، و اینجا «حجر الأسود» نمادی است برای رسیدن به این خواسته.

هر آدمی تمنا دارد دست به دامن معبودش شده با گریه و زاری حس بندگیش را بروز دهد، و اینجا ملتزم چنین تمنایی را برآورده می‌کند.

شعور داخلی انسانی او را وادار می‌دارد تا در راه معبودش سعی و تلاش‌ها کند و خود را خسته و کوفته گرداند، در اینجا سعی بین صفا و مروه فضایی را برای این خواسته او مهیا می‌سازد.

هر مؤمنی آرزومند است تا در برابر عظمت و هیبت و مقام معبودش قربانی تقدیم دارد، و در «منی» چنین خواسته او فراهم شده است.

همه این نمادهای عبادی که ما در میان مشرکان شاهد آن هستیم که در برابر بت‌ها یا قبرها و یا سایر خدایانشان بوسیله آن بندگی صادقانه خود را در مقابل معبودهایشان به نمایش گذاشته تشنگی شعور فطری را در خود سیراب می‌کنند، را عبادت حج از مسیر منحرفشان برگردانده تنها و تنها ویژه خدای یکتا که هیچ شریکی او را نیست معرفی کرده است.

و مؤمنان در مسیر انجام این حرکت‌های سمبلیک عبادی هرگز به شکل ظاهری آن‌ها وابستگی پیدا نمی‌کنند و تنها خداوند متعال را مد نظر دارند. مفهومی که حضرت فاروق اعظم آن را با تصویری زیبا در مقابل حجر الأسود بیان داشتند: «إِنِّي أَعْلَمُ أَنَّكَ حَجْرٌ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ، وَلَوْلَا أَنِي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقْبَلُكَ مَا قَبَّلْتُكَ».

«من بخوبی می‌دانم که تو سنگی بیش نیستی و توان هیچ نفع و ضرری نداری، و اگر من با چشمان خود نمی‌دیدیم که رسول الله - صلی الله علیه وسلم - تو را بوسه زده، هرگز بر تو بوسه نمی‌زدم».

مؤمن در هنگام بوسه زدن بر حجر أسود، یا دست کشیدن بر رکن یمانی، و یا آویزان

شدن بر ملتزم تنها خداوند را مد نظر دارد و هر گونه انحراف در تصور را شرک به پروردگار یکتا می‌داند. برای مستحکم کردن همین معانی بود که در سال نهم هجری پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - حضرت ابوبکر - رضی الله عنه - را به عنوان امیر حج به مکه فرستاد تا در بین مردمان جار زند: از این پس هیچ مشرکی حق ندارد به حج آید.^۱

فرموده حق است:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾﴾ [الحج: ۳۰]

«آن (چیزی که گذشت، برنامه و مناسک حج بود) و هر کس اوامر و نواهی خدا را (به ویژه در مراسم و امور مربوط به حج) بزرگ و محترم دارد، از نظر خدا چنین کاری (در دنیا و آخرت) برای او بهتر است. (خوردن گوشت) چهارپایان (همچون شتر و گاو و بز و گوسفند) برای شما حلال گشته است، مگر (گوشت) آن چهارپایانی که (در قرآن) برایتان بیان می‌شود (همچون مردار و غیره). و از (پرستش) پلیدها، یعنی بت‌ها دوری کنید، و از گفتن افتراء (بر مردم و بر خدا) بپرهیزید».

برای پر رنگتر شدن معنای توحیدی عبادت حج در همه مسیر تصویر گویای ابراهیم بت شکن؛ رمز و امام توحید، بخوبی نمایان است. و قرآن ابراهیمیت را چنین تعریف نموده:

﴿وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿٣٧﴾﴾ [النجم: ۳۷]

«ابراهیمی که (قهرمان توحید بوده و وظیفه‌ی خود را) به بهترین وجه ادا کرده است».

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾﴾ [النحل: ۱۲۰]

«ابراهیم پیشوائی بود (جامع همه‌ی فضائل اخلاقی) و مطیع (فرمان الهی) و حق‌گرای

۱- به روایت بخاری و مسلم.

(بیزار از باطل و کناره گیر از بدی‌ها) و او از زمره‌ی مشرکان نبوده است.

سپس آخرین رسول هدایت و رستگاری بسوی بشریت؛ حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه وسلم - را دستور می‌دهد تا ابراهیمی باشد:

﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۳].

«سپس (قرن‌ها بعد از ابراهیم، تو را به پیغمبری برگزیدیم) و به تو وحی کردیم که از آئین ابراهیم پیروی کن که حقگرا (و دور از انحراف) بود و از زمره‌ی مشرکان نبود».

و بدو دستور داد تا برنامه ایمانی خود را چنین معرفی کند:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۱].

«بگو: بی‌گمان پروردگارم (با وحی آسمانی و نشان دادن آیات قرآنی و گسترده‌ی جهانی) مرا به راه راست رهنمود کرده است. و آن دین راست و استوار و پابرجا، یعنی دین ابراهیم است. همان کسی که حقگرا (و از آئین‌های انحرافی محیط خود رویگردان) بود و از زمره‌ی مشرکان نبود».

ملیون‌ها زن و مرد، پیر و جوان، با رنگ‌ها و فرهنگ‌های مختلف، همه با شکل و شمایل موحد، به یگانه دین رستگاری در برابر یگانه پروردگار عالم ایستاده با یک زبان موحد شعار توحید: «لَبِّكَ اللَّهُمَّ لَبِّكَ...» را سر می‌دهند.

در حقیقت بشریت به اذان ابراهیم استجابت گفته است:

﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾ [الحج: ۲۷].

«(ای پیغمبر!) به مردم اعلام کن که (افراد مسلمان و مستطیع)، پیاده، یا سواره بر شتران باریک اندام (ورزیده و چابک و پرتحمّل، و مرکب‌ها و وسائل خوب دیگری) که راه‌های فراخ و دور را طی کنند، به حج کعبه بیایند (و ندای تو را پاسخ گویند)».

یاد خداوند یکتا و بیان بزرگی و عظمت او، و گواهی دادن بر یگانگی و توحیدش

زمزمه لب‌های حاجی است در مسیر تمام مناسک حج و هر جا لختی آرام می‌گیرد؛ چون از نیایش طواف برمی‌آید و پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز وحدانیت با دو سوره ایمان و توحید؛ «الکافرون» و «اخلاص» بجای می‌آورد و بر «صفا» می‌ایستد، روی بسوی قبله یکتا پرستی کرده با تکبیر بیان عظمت الهی و یکتایی پروردگار می‌گوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَهَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ».

و بهترین نیایش روز عرفه زمزمه کردن وحدانیت الهی است. از فرموده رسول خاتم - صلی الله علیه وسلم - است که: «بهترین دعا و نیایش، دعای روز عرفه است، و بهترین چیزی که من و پیامبران پیش از من گفته‌اند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».

و چون قربانیش را به زمین می‌زند با ندای بسم الله و الله اکبر چاقو را بر گردش می‌کشد، و در تصور اوست که:

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ﴾ [الحج: ۳۷].

«گوشت‌ها و خون‌های قربانی‌ها (که مظاهر و صور ظاهری هستند، به هیچ وجه مورد توجه خدا نبوده و) هرگز به خدا نمی‌رسد (و موجب رضای او نمی‌گردد) و بلکه پرهیزگاری (و ورع و اخلاص) شما بدو می‌رسد (و رضا و خوشنودیش را کسب می‌کند). این گونه که (می‌بینید) خداوند حیوانات را مسخر شما کرده است تا خدا را به خاطر این که هدایتان نموده است (و به سوی انجام اعمال نیکو رهنمودتان کرده است) بزرگ دارید و (سپاسگزار الطاف او باشید. ای پیغمبر!) نیکوکاران را (به پاداش عظیم و لطف عمیم خدا) مژده بده».

۲- مکتب همدلی:

مدرسه حج مؤمنان را بر روحیه تعاون و سخاوت و احساس به دیگران، و رسیدن به فقیران و مستمندان و ناداران حتی در مسیر عبادت که انسان بسوی خدایش در عروج است، آموزش می‌دهد:

﴿لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَةٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنْ بَهِيمَةٍ
الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْبَاسَ الْفَقِيرِ﴾ [الحج: ۲۸].

«تا منافع خویش را با چشم خود ببینند (و به سود مادی و معنویشان برسند و ناظر فوائد فردی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی حج باشند)، و در ایام معینی که (روز عید قربان و دو و یا سه روز بعد از آن است، به هنگام ذبح قربانی) نام خدا را بر چهارپایانی (همچون بز و گوسفند و شتر و گاو) ببرند که خدا نصیب ایشان کرده است. پس (از ذبح حیوانات، ای حجاج) خودتان از (گوشت) آن‌ها بخورید و بینوایان مستمند را نیز بخورانید».

﴿... فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [الحج: ۳۶].

«... و هنگامی که (نقش زمین شدند و) بر پهلوهایشان افتادند، خودتان (اگر خواستید) از گوشت آن‌ها بخورید و به مستمند (غیر گدا) و به فقیر (گدا پیشه) بخورانید. این گونه (که می‌بینید) شتران را رام و مطیع شما کرده‌ایم تا این که (از الطاف کریمانه و انعام بزرگوارانه‌ی آفریدگار خود) سپاسگزاری کنید».

۳- انضباط:

مکتب حج مکتب انضباط و پایبندی و احترام به مرزهای آزادی‌ها و مشاعر دیگران، و همچنین قداست و احترام حدود و قوانین الهی است:

﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲۹].

«... و هرکس از حدود و مرزهای (اوامر و نواهی) الهی تجاوز کند (ستمگر بوده و) بی‌گمان این چنین کسانی ستمگرند (و به خود و به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند ستم می‌نمایند)».

حج چون آموزگاری به مؤمن می‌آموزد که از تنبلی و لا‌أبالی‌گری و بی‌توجهی بشدت بر حذر باشد و بداند که هر گونه کوتاهی بازخواستی در پی خواهد داشت:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«... (تقوا داشته باشید) و از خدا بترسید و بدانید که خدا دارای کیفر سختی است».

و نفرمودند: «بدانید که خداوند غفور و رحیم است!» تا مؤمن قداست و حرمت حج را دریافته به بهترین وجه مناسک آن را ادا نموده، بخود اجازه تجاوز حریم عبادت را ندهد.

۴- مدرسه پاکی و تقوا:

پژواک تقوا و پرهیزکاری که همه نیکی‌ها و خوبی‌ها و سعادت و آرامش انسانی در آن نهفته است در تمام مناسک حج بگوش می‌رسد:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

«... و از خدا بترسید و بدانید که خدا دارای کیفر سختی است».

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«... و توشه بگیرید (هم برای سفر حج و هم برای سرای دیگران و بدانید) که بهترین توشه پرهیزکاری است، و ای خردمندان! از (خشم و کيفر) من بپرهیزید».

﴿وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [البقرة: ۲۰۳].

«و در روزهای مشخصی (که سه روز ایام التشریق، یعنی یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ماه ذی‌الحجه است و حاجیان در منا بسر می‌برند) خدا را یاد کنید (و با اذکار و ادعیه به عبادت و پرستش او پردازید). و اگر کسی (عبادت سه روزه را در دو روز اول

ایام التشریق انجام دهد و) شتاب نماید، گناهی بر او نیست (و مانعی نخواهد بود که روز سوم برای رمی جمرات نباشد)، و کسی که ماندگار شود و (از رخصت استفاده نکند، بهتر هم خواهد بود و) گناهی نخواهد داشت، (و این رخصت تعجیل یا تأخیر و نفی گناه از شتابنده و ماندگار، تنها) از آن کسی است که تقوا پیشه سازد (و از منہیات و محرّمات خویشتن را به دور دارد). از (خشم و انتقام) خدا بپرهیزد و بداند که در پیشگاه او جمع خواهید شد (و به اعمال و اقوالتان رسیدگی خواهد گردید و پاداش نیکان و پادافره بدان داده خواهد شد)».

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعْتِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲].

«(مطلب) چنین است (که گفته شد)، و هر کس مراسم و برنامه‌های الهی را بزرگ دارد (و از جمله مناسک حج را گرامی‌شمارد)، بی‌گمان بزرگداشت آن‌ها نشانه‌ی پرهیزگاری دل‌ها (و خوف و هراس از خدا) است».

﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ﴾ [الحج: ۳۷].

«گوشت‌ها و خون‌های قربانی‌ها (که مظاهر و صور ظاهری هستند، به هیچ وجه مورد توجه خدا نبوده و) هرگز به خدا نمی‌رسد (و موجب رضای او نمی‌گردد) و بلکه پرهیزگاری (و ورع و اخلاص) شما بدو می‌رسد (و رضا و خوشنودیش را کسب می‌کند)»...

حج سفری بسوی انسان سازی



حج در واقع سفری است بی‌آلایش در کمال سادگی و بدور از تمام خودخواهی‌ها و منیت‌ها، که در آن ضمیر و وجدان و احساسات انسان پالایش یافته، از تمامی زرق و برق و زینت‌های دنیا حتی از لباس مأنوس تن دور شده، به یکباره با حس و نفس و ضمیر و سخن و رفتار و ذکر و فکر به سوی پروردگارش روی آورده، از اعماق خود یکریز ندا سر می‌دهد:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ».

این سفر از «من» بسوی «ما» و از «خودبینی» بسوی «خداشناسی» باید بر زیربنای محکم نیتی پاک و صادقانه بدور از هر گونه ریا و خودنمایی، و با عزیمت راستین بر توبه و بازگشت بسوی پروردگار، و چشم زدن از شهوت‌ها و لذت‌های آنی، در فضایی از پاکی و تواضع و بی‌آلایشی جسم خاکی و طهارت و زیبایی سرشت صورت گیرد.

از رسول هدایت و رستگاری و آموزگار انسان سازی (صلی الله علیه وسلم) آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ: يَا أَخَا الْمُنْذَرِينَ، يَا أَخَا الْمُرْسَلِينَ، أَنْذِرْ قَوْمَكَ أَلَّا يَدْخُلُوا بَيْتًا مِنْ بَيْوتِي إِلَّا بِقُلُوبٍ سَلِيمَةٍ، وَالسَّنةَ صَادِقَةٍ، وَأَيْدٍ نَقِيَّةٍ، وَفُرُوجَ طَاهِرَةٍ، وَأَلَّا يَدْخُلُوا بَيْتًا مِنْ بَيْوتِي مَا دَامَ لِأَحَدٍ عَنْدهُمْ مَظْلَمَةٌ، فَإِنِّي أَلْعَنُهُ مَا دَامَ قَائِمًا بَيْنَ يَدَيَّ، حَتَّى يَرُدَّ تِلْكَ الظَّلَامَةَ إِلَى أَهْلِهَا، فَأَكُونَ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ، وَيَكُونُ مِنْ أَوْلِيَائِي وَأَصْفِيَائِي، وَيَكُونُ جَارِي مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ، وَالشَّهَدَاءَ وَالصَّالِحِينَ»^(۱).

«پروردگرم به من وحی نمود که: ای برادر بیم‌دهندگان، ای برادر فرستادگان، قوم و ملتت را بر حذر دار از اینکه در خانه‌ای از خانه‌های من پا بگذارند مگر با دل‌هایی پاک، و زبان‌هایی راستگو، و دستانی پاکیزه، و شرمگاهانی طاهر و پاک. و تا حق کسی بر آن‌هاست به خانه‌ای از خانه‌های من پا نگذارند. من هر ظالمی که وارد خانه من گردد تا زمانی که در برابر من ایستاده لعنت و نفرین می‌کنم، تا حق مردم را بدانها برگرداند. آنگاه؛ شنوایی او برای شنیدن، و بینائیش برای دیدن می‌گردد، و او از اولیاء و دوستان و از برگزیدگان من می‌گردد، و همراه پیامبران و صادقان و شهیدان و پاکان کنار من خواهد بود».

این پیام الهی است در حق هر خانه‌ای از مسجدهای روی زمین، حال خود بنگر که درباره بیت الله الحرام و کعبه مشرفه حکایت چگونه باید باشد، آن مشرف خانه‌ای که آفریدگار آسمان‌ها و زمین درباره‌اش چنین فرموده:

﴿وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمَّا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ

۱- به روایت ابونعیم اصفهانی در حلیۃ الأولیاء، و حاکم در تاریخ خود و ابن عساکر در تاریخ دمشق.
حافظ ابن حجر در فتح الباری (۳۴۹/۱۱) می‌گوید: «سند حسن غریب». و اما شیخ آل‌بانی می‌گوید: «ضعیف». نگا: سلسلة الأحادیث الضعیفة، آل‌بانی، حدیث (۶۳۰۸). [مُصحح]

إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿١٢٥﴾ [البقرة: ۱۲۵].

«آن گاه را که خانه (ی کعبه) را پناهگاه و مأوی امن و امان مردم کردیم (و بدیشان دستور دادیم که برای تجدید همین خاطره‌ی بازسازی خانه کعبه بر دست پیغمبران) از مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود بگیرید (و در جایی که ابراهیم برای ساختن کعبه بالای سنگی می‌ایستاد، بایستید و به نماز و نیایش پردازید) و به ابراهیم و اسماعیل سفارش کردیم (و بر عهده‌ی ایشان گذاشتیم) که خانه‌ی ما را برای طواف‌کنندگان و اعتکاف‌کنندگان (و ماندگاران در آن) و رکوع و سجده‌کنندگان (نمازگزار، از کثافات معنوی همانند شرک و بت‌پرستی، و پلشتی‌های حسّی همانند یاوه‌گوئی و گناه و ستیزه‌جوئی) پاک و پاکیزه کنید».

﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلِيدَ ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ ﴿٩٧﴾

[المائدة: ۹۷].

«خداوند، کعبه، (یعنی) بیت‌الحرام، و ماه‌های حرام، و قربانی‌های بی‌نشان و نشاندار را وسیله‌ای برای سامان بخشیدن (به کار دنیوی و اخروی) مردم قرار داده است. این بدان خاطر است که بدانید که خداوند مطلع از هر آن چیزی است که در آسمان‌ها و زمین است، و بدانید که خداوند همه‌چیز را می‌داند».

در حجی که در چنین فضایی از صداقت و اخلاص بر پا شود تار و پود شخصیت اجتماعی فرد برای برپایی جامعه‌ای زنده و پر حرکت و نشاط بافته می‌شوند. حرکتی که با توبه و پاکی از گناهان و دوری از ظلم و تجاوز به دیگران و تصفیه حساب‌ها با مردم آغاز می‌شود، به مسافری که به خدا چشم دوخته، سفر در راه عقیده و آرمان، و تحمل سختی‌ها در راه ایمان، همراه با همزیستی با بشر به معنای گسترده و رنگارنگ آن در یک کنفرانس جهانی بدور از خودنمائی‌ها می‌آموزد، و به او یاد می‌دهد چگونه دست خیر و نیکی‌اش را بسوی مردم دراز کند، و به او مفاهیم و معانی والای ایثار و از خودگذشتگی

و بخشش و سخاوت تزئین می‌کند.

از خانه احد تا آرامگاه احمد:

ای خوش آن منعم که چون درویش زیست در چنین عصری خدا اندیش زیست

۱- شناخت بنیاد و اساس و قیمت و بهای حج، از درک معنای «کمال» شروع می‌شود. چون بنده دریابد کمال؛ در بریدن از غیر خداست و نعمت حج جولانگاه رسیدن به این کمال، با قلبی آکنده محبت و با کمال میل از خانه و خانواده و دوستان و خویشان، و از زندگی آرام و بی‌دغدغه و از راحتی و خوشگذرانی‌ها دست کشیده، دوری و غربت از شهر و دیار و آشنایان را اختیار کرده غرق در عبادت‌هایی می‌شود که چه بسا نفس و خواسته‌ها و حتی عقل او در فضای آن حیران و سرگردان سیر می‌کنند.

۲- مؤمنی که معنای کمال را در دل بریدن از خلق و پیوستن به خالق دانست، در او عشق و محبت و شوقی بی‌مانند با هر آنچه بخدایش نسبت داده شود، پیدا می‌گردد:

به آن مؤمن خدا کاری ندارد که در تن جان بیداری ندارد
در فضای این بیداری چشمان دلش بسوی خانه خدا؛ آن خانه‌ای که به نام خداوند اضافه شده، دوخته می‌شوند.

۳- با شعله کشیدن آتش عشق در قلبش تصمیم می‌گیرد از خانه و کاشانه، سرزمین و دیاری که در آنجا ریشه دوانیده، و از تمامی لذت‌ها و خوشی‌ها دست کشیده بسوی سرزمین ملکوتی وحی بال کشد. و صد البته این چنین تصمیمی صادقانه باید با اخلاص و پاکی، بدور از هر گونه ریاء و شهرت و جاه و مقام باشد، چونکه تنها آن عبادتی به مقام الله راه می‌یابد که خالصانه تنها و تنها از برای رسیدن به رضایت او باشد.

۴- این شیفته عشق الهی با تصفیه حساب با مردم و حلالی طلبیدن از آن‌ها، و بازگرداندن حق به حقدار، قلبش را از جهان خاکی برکنده بسوی عالم افلاکی خیره می‌سازد. و بیاد می‌آورد سفر آخرت را!

چهره تار مرگی که هر لحظه ممکن است شترش را جلوی خانه او بخواباند همیشه در ذهنش زنده خواهد بود، تا اندیشه توشه برگرفتن و پاک زیستن را در او بیدار نگه دارد.

۵- هنگام برگرفتن خورجین زاد سفر بسوی خانه خدا، بیاد توشه سفر طولانی و دشوار آخرت می‌افتد. آن سفری که توشه‌اش تنها تقوا و پرهیزکاریست!

۶- و چون بر سواری و مرکب قدم می‌نهد به یاد تابوت مرگ تلخ می‌افتد. و به یاد نصیحت محبوب به ابوذر ایمان:

«یا أباذر! جدد السفينة، فإن البحر عميق، وأكثر الزاد فإن السفر طويل، و خفف الحمل فإن العقبة كؤود».

«ای ابوذر کشتی‌ات را مرمت کن که دریا بس عمیق است. و تا می‌توانی توشه راه برگیر که سفر طولانی است، و بارت را سبک گردان که تپه‌ها و دره‌های راه دشوارند!».

۷- در هنگام خریدن لباس احرام به یاد کفن سفیدش می‌افتد. کفنی که هیچ جیبی ندارد تا با خود مال و منالی برگیرد! به یاد آن روزی که عزیزانش با تمام بی‌رحمی آن لباسی که شخصیت دروغینی بر او پیچیده بود را از تنش کشیده، کفنی که معنای حقیقی او را همراه دارد بر تنش می‌کنند.

با پوشیدن احرام تمام وصف‌ها و مقام‌ها و منصب‌های اداری و مالی و احترام‌های اجتماعی و دولتی بزیر پا می‌افتند، تو می‌مانی و انسانیت. بازگشت به لحظه بی‌آلایش ولادت که از تاریکی رحم مادر بسوی نور زندگی آمدی، برای یادآوری لحظه تنهایی سفر آخرت که تنها بسوی تاریکی گور می‌روی...

۸- و چون از دیار خود بسوی سرزمینی ناشناخته و مسیری ناپیدا تنها به امید رسیدن

به خدا و رضایت و مقبولیت در درگاه او حرکت می‌کند، بیاد آهنگ سور می‌افتد که او را از قبر بیرون رانده بسوی پروردگارش سوق می‌دهد. این مهاجری که شوق خانه محبوب قلبش را پر کرده از افتادن در مسیر راه هیچ هراسی ندارد. آخر پروردگارش به او نوید رحمت بی‌پایان داده:

﴿وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ [النساء: ۱۰۰].

«...و هر که از خانه‌ی خود بیرون آید و به سوی (سرزمین‌های اسلامی) خدا و رسول هجرت کند، و سپس مرگ او را دریابد، اجر او بر عهده‌ی خدا است، ...».

۹- در مسیر بیابان خشک تا میقات امید خاطرش مشغول است به سفر خروج از دنیا بر مرکب موت تا رسیدن به میقات روز قیامت و آن سختی‌هایی که در مسیر راه است.

۱۰- با پوشیدن احرام در میقات چون عاشق شیفته اشک ریزان و «لیبک‌گویان» بسوی پروردگارش بحرکت درمی‌آید. و از اینکه پرخاش خشم آلود بر او داد برآورد: «نه لیبک، و نه سعدیک!» موی بر تنش میخ شده.

پیک رب العالمین (صلی الله علیه وسلم) می‌فرمایند: «إِذَا خَرَجَ الرَّجُلُ حَاجًا بِنَفْقَةٍ طَيِّبَةٍ وَوَضَعَ رِجْلَهُ فِي الْغَرْزِ فَنَادَى: لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ، نَادَاهُ مَنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ: لَبِيكَ وَسَعْدِيكَ زَادَكَ حَلَالٌ وَرَاحِلَتَكَ حَلَالٌ، وَحَجَّكَ مَأْجُورٌ غَيْرَ مَأْزُورٍ. وَإِذَا خَرَجَ الرَّجُلُ بِالنَّفَقَةِ الْخَبِيثَةِ فَوَضَعَ رِجْلَهُ فِي الْغَرْزِ فَنَادَى: لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ، نَادَاهُ مَنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ: لَا لَبِيكَ وَلَا سَعْدِيكَ، زَادَكَ حَرَامٌ وَنَفَقَتَكَ حَرَامٌ، وَحَجَّكَ غَيْرَ مَبْرُورٍ».

«آنگاه که مردی با مال حلال آهنگ حج کند و صدا برآورد: «لَبِيكَ اللَّهُمَّ لَبِيكَ» - بار الها ندای تو را استجابت کرده دعوت را پذیرفته‌ام - فرشته‌ای از کرانه‌های آسمان از او استقبال کرده می‌گوید: خوش آمدی، توشه راحت حلال است و سواریت حلال، حجت پذیرفته شده و هیچ گناهی بر تو نیست. اما اگر کسی با مال خبیث آهنگ حج کرده، چون

داد برآورد: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ» - بار خدایا دعوتت را لبیک گفته آمده‌ام بسوی تو - فرشته‌ای از آسمان بر او داد می‌کشد: نه لبیک و نه سعدیک، توشه‌ات نارواست و خرجت حرام، حجت نامبارک و مردود!

۱۱- با وارد شدن به مکه احساس دیگری بدو دست می‌دهد، هیبت و عظمت و بزرگی خانه خدا چهار دیواری قلبش را پر می‌کند، همه آن ساختمان‌های پر زرق و برق اطراف حرم در دیدگانش حقیر و ناچیز می‌گردند، و دلش با کعبه مراد گره می‌خورد. لب‌ها لبریز دعایند و چشم‌ها چشمه جوشان اشک، گویا او نظاره‌گر صاحب خانه است و از خداوندی که بدو شرف زیارت خانه‌اش را نصیب کرده می‌خواهد تا از شرف دیدار جنابش در روز قیامت او را بی‌بهره نگرداند!

۱۲- در یک آن از خود بیخود گشته، چون عاشقان بدور خانه ذی الجلال می‌چرخد، درونش پر است از احساس بهم سوئی با فرشتگان مقرب الهی که دور عرش رحمان می‌چرخند. جسم او از احساس وامانده، این دلش است که بدور خانه محبوب می‌گردد. در طواف که شیوه‌ای است از نماز دور خانه حق، جمعیت و انبوه ملیون‌ها انسان با رنگ‌ها و زبان‌های مختلف که هر یک در چهارسوی و زیر گوشش چیزی زمزمه می‌کند و اشکی می‌ریزد را نمی‌بیند، و سخت به راز و نیاز با خدایش مشغول است.

۱۳- تجدید میثاق با «حجر الأسود» یادآور بیعت نمادین با دست خدا بر زمین است. سنگی که روز قیامت برای تو یا علیه تو گواهی خواهد داد.

۱۴- نیاز و محبت و شوق و پناه بردن از سزای روز جزا و امید به رحمت و بخشایش رب کریم در تضرع و زاری در «ملتزم» به اوج خود می‌رسد. زاری است و اصرار و سؤال و حاجت طلبی.

۱۵- در سعی بین «صفا و مروه» خود را چون آن نیازمند حیرانی می‌یابد که پس از عرض نیاز خود به درگاه پادشاه عالمیان در حیات خلوت خانه او در انتظار

جواب بدینسو و آنسوی گام می‌زند، شاید شاهنشاه جهان نظر رحمتی بر او اندازد.

«صفا و مروه» در نظر او چون دو کفه ترازو در وزن کردن نیکی‌ها و زشتی‌های او در نوسانند.

و او دوان دوان و عرق ریزان با کسب طاعات بیشتر تلاش دارد کفه سبک خوبی‌هایش را سنگین‌تر کند. پس از هفت سعی، توان و نیرویش را از دست داده، بر «مروه» ایستاده، شرمسار و امیدوار چشم‌هایش را به کعبه دوخته دست بسوی پروردگارش دراز کرده یاری می‌طلبد.

۱۶- میدان عرفات تصویری است گویا از میدان عرصات! اقیانوس خلایق در هر سوی موج می‌زند، صداهای بلند و زبان‌های گوناگون، شکل و شمایل و رنگ‌های مختلف، همه فرزندان آدمند، برادرانی که دور هم جمع گشته به امید بخشش خالق و نجات از سزا گریان و اشک ریزان دست به زاری و تضرع بلند کرده‌اند. گویا عرصات قیامت است و خلایق بدور پیامبرانشان حلقه زده‌اند و هر یک می‌گوید: نفسی.. نفسی.. بار الها من نجات یابم!..

۱۷- مؤمنانی که در میدان عرفات به سختی خود را از زنگار و زشتی گناهان پاک کرده‌اند، خشمگین بسوی دشمن حمله‌ور می‌شوند. در یک جنگی سمبلیک ابراهیم‌وار با هفت سنگ ریزه نمادین به صورت شیطان نفرین شده می‌کوبند. این سلاح سرد چون تیر آهنین قبل از اینکه سینه شیطان را بدرد بر پیکر «نفس اماره» حاجی فرود می‌آید تا بار دیگر کمر طاعت در مقابل اهریمن خم نکند.

۱۸- حال این انسان آراسته که در مسیر ابراهیمیت قرار گرفته، با قربانی کردن گوسفندی به پروردگارش می‌گوید حاضرم جان و مال و زندگیم را به فرمان تو و در راه تو قربان کنم.

۱۹- مکه مکتب اول آرایش و ساختگی مدرسه محمد مصطفی - صلی الله علیه وسلم

— است. سفره پهن و گسترده آیات و سوره‌های مکی؛ جولانگاه ایمان و صبر و شکیبایی و بردباری و خداپرستی در برابر فولاد ستم و خودپرستی. مکتب دوم مدینه منوره است. آنجا که دین تکامل یافت. قلب هوای گام نهادن بر جای پای رسول هدایت و تربیت یافتگان مکتب رشادت او؛ مهاجران جان بر کف دارد. لب‌ها صلوات و درود بر حضرت رسول — صلی الله علیه وسلم — را زمزمه می‌کنند و گام‌ها دل عاشق را بسوی مدینه منوره می‌برند:

تا نداری از محمد رنگ و بو از درود خود می‌الا نام او!
اشک حسرت از دیدار و یاری خاتم پیامبران حضرت مصطفی — صلی الله علیه وسلم — بر گونه‌ها جاری است. تا امید به دیدار بر حوض کوثر در دل سرک می‌کشد، بیم از رانده شدن جان را بلرزه درمی‌آورد. و آن جمله پیامبر در ذهن تجلی می‌کند که فرمودند:

«يرفع الله إلى أقواما فيقولون يا محمد! فأقول: يا رب أصحابي فيقول: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول بعداً وسحقاً».

«مردمانی در روز قیامت بسویم می‌آیند و داد می‌زنند: یا محمد، من هم می‌گویم: بار الها، این‌ها از یاران من هستند. خداوند می‌فرماید: شما اطلاع ندارید این‌ها پس از تو چه کرده‌اند؟! من از آن‌ها روی گردانده می‌گویم: مرگ بر شما، از من دور شوید».

۲۰- با اولین قدم در مسجد پیامبر؛ شاگردان و صحابه او را بیاد می‌آورد که چگونه پروانه‌وار بدور شمع وجودش جان دادند. گام‌های شوق او را مقابل آرامگاه نور می‌رساند. گویا پیامبر در حجره مادر مؤمنان؛ عائشه — رضی الله عنها — نشسته به حاجیانی که از حج برگشته‌اند تبریک می‌گوید. و از آن‌ها بیعت می‌گیرد تا بر راه او ثابت قدم بمانند:

مقام خویش اگر خواهی در این دیر بحق دل بند و راه مصطفی رو

حج مکتب تربیت



با لبخند هلال اول ذی الحجه شور و نشاطی رمضان گونه در بین مؤمنان بوجود می آید. ده روز اول ذی الحجه از جمله روزهای مبارک سال است که خداوند آن ها را از جایگاه و مکانت خاصی برخوردار کرده است. از حضرت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - درباره دهه اول ذی الحجه آمده است:

«ما من أيام العمل الصالح فيها أحبُّ إلى الله من هذه الأيام (يعني أيامَ العشر). قالوا : يا رسول الله ، ولا الجهادُ في سبيل الله ؟ قال : ولا الجهادُ في سبيل الله إلا رجلٌ خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشيء»^۱.

«در هیچ روزهایی کار نیکو از ده روز اول ذی الحجه نزد خداوند عزیزتر نیست. گفتند: یا رسول الله، حتی جهاد در راه خداوند متعال؟! آن حضرت صلی الله علیه وسلم

۱- ابوداود.

فرمودند: حتی جهاد در راه خدا!.. مگر آن شخصی که با جان و مال خود به جهاد رفته، مال و جانش را فدا نمود و بازنگشت».

گروهی از مؤمنان از چهارسوی گیتی کوله بار عشق بدوش گرفته رخت سفر بسوی خانه پروردگار برمی‌بندند و سایرین با رشک بردن به شرفی که بدانها ارزانی شده، با نیت و امید آنها را بدرقه کرده، تمامی روزهای حج را با کوشش بیش از پیش در انواع عبادتها؛ روزه روز عرفه، قربانی روز عید و تماشای لحظه به لحظه اخبار حاجیان در صفحه تلویزیون آنها را همگام می‌شوند.

این مکتب عبادی حج در برگیرنده بسیاری از مفاهیم تربوی است که می‌توان به تعدادی از آنها بطور گذرا اشاره نمود:

۱- تربیت روح بر تسلیم بی چون و چرا...

هفت بار طواف، هفت بار سعی، پرتاب هفت سنگ ریزه، ایستادن در عرفات، و سایر مناسک حج راه را بر تدخل هر گونه نظرخواهی از عقل بسته!

دین خداست.. و امر و دستور او.. و فرمانبرداری بی چون و چرای بندگان!..

نهال عبادت و بندگی صادقانه در قلب هر حاجی ریشه می‌دواند. دین آن چیزی است که خداوند وضع نموده، نه بدعات و خرافات و افسانه‌هایی که مذهب فروشان می‌سازند و جیب مردم را با آنها خالی می‌کنند. مزخرفاتی که هر چند زیبا و مفید جلوه‌گر شوند جایگاهی جز آتش سوزان جهنم نخواهند داشت. پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - می‌فرمایند: «من أحدث فی أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد». «هر کسی در دین ما چیزی آورد که از آن نیست، مردود است».

و فرمودند: «کل بدعة ضلالة، و کل ضلالة فی النار». «هر بدعت و نوآوری در دین گمراهی است، و نهایت هر گمراهی آتش سوزان جهنم».

در مسیر مناسک حج روح حاجی با لبیک گفتن به دستورات الهی و اطاعت بی چون و

چرا و ابراهیمی وار آن‌ها صیقل و جلا یافته به خداوند نزدیک‌تر شده، لذت و آرامشی عجیب بدو دست می‌دهد.

۲- برابری

ستون اول بنای شامخ و سربلند اسلام بر مبنای برابری نهاده شد، همه بچه‌های آدم و آدم از خاک!..

و فرموده حق جل جلاله است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود، و در پیکره‌ی جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. خداوند مسلماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما، و از حال همه‌کس و همه چیز) است».

در خطبه روزهای حج پیامبر رستگاری و سعادت فرمودند: «پدرتان یکی است، عرب را بر عجم، و عجم را بر عرب، و سرخ را بر سیاه، و سیاه را بر سرخ هیچ برتری و مزیتی نیست، تنها میدان تفاضل و پیشگامی تقوا و پرهیزکاری است».

در سایه این دین؛ بلال سیاه حبشی، صهیب زرد چهره رومی، و سلمان گندم گون فارسی با تقوا و پرهیزکاریشان، بر ابوجهل قریشی و عموی پیامبر؛ ابولهب هاشمی و سرداران مکه، برتری یافتند.

قرآن تا بروز قیامت در مدح مهاجران و انصار گمنام آیه تلاوت می‌کند، و تا همان روز لعن و نفرین می‌کند ابولهب را که در نیاکان با رسول و پیک قرآن مشترک است!..

حج تجلیگاه این مساوات و برابری است. همه تیره‌ها و اجناس بشر، با زبان‌ها و

رنگ‌ها و نژادهای گوناگون از کشورهای مختلف با لباس ساده و یگانه، در یک میدان گرد هم آمده‌اند، هدفشان، کارشان، سخنشان، رفتار، گفتار و سلوکشان همه یکی است. تواضع و خاکی بودن و بی‌توجهی به دنیای فانی از سر و رویشان می‌بارد. نه کسی شاه است و نه دیگری گدا، دارا و نادار، فرماندار و رعیت از هم شناخته نمی‌شوند. تنها دست‌های نیایش و چشم‌های اشک آلودند که به آسمان خیره شده، با پروردگارشان سخن می‌گویند. و نزدیکترین بخدا پرهیزکارترین آنان است!..

۳- تربیت بر یکتاپرستی

توحید و ایمان راسخ و عمیق به یگانگی پروردگار شعار و زمزمه حج است. «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...». جابر بن عبدالله در توصیف حج پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «با توحید آغاز نمود: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...».

تربیت نفس، بر توحید و یگانگی پروردگار و ترک هر آنچه دل‌ها را بغیر خداوند می‌کشاند، استوار است. امام ابن القیم در معنی (لَبَّيْكَ) حج می‌گویند: یعنی دل و قلبم را خالصانه برای تو ای پروردگارم قرار داده‌ام، روح و روان و دل و جانم از آن توست. حاجی با پوشیدن لباس احرام رابطه خود با خدایش را مستحکم نموده، بازگشت بسوی او را جلوی دیدگانش قرار می‌دهد و از ته دل جار می‌زند: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۲].

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است (و این است که تنها خدا را پرستش می‌کنم و کارهای این جهان خود را در مسیر رضایت او می‌اندازم و بر بذل مال و جان در راه یزدان می‌کوشم و در این راه می‌میرم، تا حیاتم ذخیره‌ی م ماتم شود)».

۴- اخوت و برادری

رابطه ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...﴾ - تنها مؤمنان برادران همدیگرند - در سایه ایمان از

برادری نسب به مراتب پر رنگتر و با معنا تر است.

حاجیان از چهار سوی جهان با لباس مشابه برای ادای عبادتی مشترک، بسوی مغناطیس دل‌ها، بیت پروردگار و مرکز توحید و یکتاپرستی جمع شده، در کنار هم همه اختلافات فرهنگی و طبقاتی و تبعیض‌های نژادی را بدور انداخته با شعار توحید «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...» در فضایی خالی از حسادت، بغض، کینه و پاک از دروغ، دو رنگی، نفاق و شرک معنای برادری و اخوت اسلامی را بصورتی زنده به نمایش می‌گذارند.

این شعور برادری حاجیان را به همدیگر نزدیک ساخته جویای حال هم می‌شوند. در جایی که زبان یاری می‌کند؛ با زبان و آنجا که زبان از بیان می‌افتد با اشاره و محبت قلبی یکدیگر را به آغوش می‌گیرند.

۵- نشاندن نهال بسیاری از ویژگی‌ها و صفات اخلاقی

حج مدرسه اخلاق و میدان تربیت نفس بر اخلاق والا و دوری از زشتی‌ها و پلیدی‌ها و کاستی‌هاست.

حاجی خسته و کوفته در آن شلوغی افرادی که چه بسا خشن طبع و بی‌فرهنگند هر لحظه امکان دارد از کوره در رفته دعوا و مرافه‌ای براه اندازد.

اما نه!...

چشمان حاجی به مناره تابان اخلاق و فرموده‌های پر بار آن پیک رسالت که همسر گرانقدرش ؛ بانوی دانشمند اسلام - عائشه - در وصف اخلاق او گفت: «كَانَ خَلْقَهُ الْقُرْآن» - اخلاق او قرآن بود - دوخته شده. و هر آن کلام او را بیاد می‌آورد: «إِنَّ مِنْ خَيْرِكُمْ أَحْسَنَكُمْ أَخْلَاقًا» - خوش‌اخلاق‌ها از بهترین شما هستند -.

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلَ مِنَ الْمِيزَانِ مِنْ حَسَنِ الْخَلْقِ» - در ترازوی حساب روز قیامت هیچ چیزی چون اخلاق نیکو سنگینی نمی‌کند -.

دستان پر مهر آموزگار حج به آرامی نهال‌های صبر، بربادری، رحمت، دلسوزی،

شفقت، ایثار و از خودگذشتگی، همکاری و همیاری را در میان حاجی می‌کارد و در عین حال علف‌های هرز انانیت و خودخواهی، کبر و غرور، ملیت و نژاد پرستی، پز دادن مال و ثروت، دشنام و ناسزاگویی، فسق و فجور را از گلستان نوین ایمان او برمی‌کند.

﴿الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ^ط وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى^ط وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ﴿١٩٧﴾﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«حج در ماه‌های معینی انجام می‌پذیرد (که عبارتند از: شوال و ذوالقعدة و ذوالحجه). پس کسی که حج را بر خویشتن واجب کرده باشد (و حج را آغاز نموده باشد، باید آداب آن را مراعات دارد و توجه داشته باشد که) در حج آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدالی نیست (و نباید مرتکب چنین اعمالی شود). و هر کار نیکی که می‌کنید خداوند از آن آگاه است. و توشه بگیرید (هم برای سفر حج و هم برای سرای دیگران و بدانید) که بهترین توشه پرهیزگاری است، و ای خردمندان! از (خشم و کيفر) من پرهیزید».

۶- لذت بردن از عبادت

خداوند عالم انسان را از بهشت برین بر صحنه گیتی فرود آورد تا با عمران و آبادانی زمین آن را چون بهشت پر بار گردانده در پهنای آن خوشبخت و سعادت‌مند زندگی کند. و این لذت بردن و شادکامی در عبادت و بندگی در مقابل مولایش به اوج می‌رسد:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

شرع مبین برای انسان عبادت‌های سالانه، ماهوار، هفته‌وار و عبادت‌هایی که روزانه چندین بار تکرار می‌شوند وضع نمود تا انسان خود را آرایش داده، شستشو دهد: نمازهای پنجگانه چون رودخانه‌ای زلال در مقابل خانه مؤمنان تا با شستن خود در آن از هر نجاست و پلیدی خود را پاک گرداند.

فرموده مولایم رسول الله - صلی الله علیه وسلم - است: «مَثَلُ الصَّلَوَاتِ الْخُمْسِ كَمَثَلِ نَهْرٍ جَارٍ عَذْبٍ عَلَى بَابٍ أَحَدِكُمْ، يَغْسِلُ مِنْهُ كُلُّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا ذِي يَبْقَيْنَ مِنْ دَرَنِهِ»^۱.

«نمازهای پنجگانه چون رودخانه زلالی هستند که جلوی خانه کسی از شما در جریان است. او روزانه پنج بار در آن خود را می‌شوید، چه چرکی بر او می‌ماند؟!». واز هر جمعه تا جمعه‌ی دیگر سنباده‌ی پاکی زنگ‌های هفته است.

از سخنان گهربار رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - است: «الصلوات الخمس، والجمعة إلى الجمعة، ورمضان إلى رمضان؛ مكفرات ما بينهما إذا اجتنب الكبائر»^۲. «نمازهای پنجگانه، و جمعه تا جمعه، و رمضان تا رمضان، کفاره هر لغزشی هستند که در میانشان صورت می‌گیرد؛ البته اگر از گناهان کبیره دوری شود». و رمضان یک شستشوی ویژه: «من صام رمضان إيماناً واحتساباً غفر له ما تقدم من ذنبه»^۳.

«هر کس رمضان را با ایمان به خداوند و تنها از روی رسیدن به رضایت او روزه گیرد، خداوند هر گناهی از او سر زده باشد را می‌آمرزد». و حج آلاشگاهی دیگر:

فرموده حضرت رسول الله - صلی الله علیه وسلم - است: «العمرة إلى العمرة كفارة لما بينهما، والحج المبرور ليس له جزاء إلا الجنة»^۴. «عمره تا عمره کفاره گناهانی است که میانشان صورت گرفته، و حجی که پذیرفته

۱- مسند أبی حیان.

۲- به روایت امام مسلم.

۳- متفق علیه.

۴- متفق علیه.

درگاه حق شود پاداشی بجز بهشت برین ندارد».

رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - می‌فرمایند: «من حج لله فلم يرفث ولم يفسق، رجع كيوم ولدته أمه»^۱. «هر کس برای رسیدن به رضایت الهی حج بجای آورده؛ از سخنان زشت و ناروا و کارهای نادرست دوری نمود، چنان پاک و معصوم برمی‌گردد گویا تازه از مادر دنیا آمده است».

در حج و رمضان مؤمن یاد می‌گیرد چگونه عادت‌های خود را با نیت، اندیشه و تفکر مثبت به عبادت تبدیل گرداند.

انسان روزانه بیش از ۵۰۰۰ کلمه با خود فکر می‌کند و ۸۰٪ (هشتاد درصد) این اندیشه‌ها و افکار در عموم مردم منفی هستند؛ خودخواهی، یادآوری غم و اندوه، نقشه کشیدن بر علیه دیگران، دروغ، کینه، حقد، آز و طمع و غیره..

در فضای عبادی حج مؤمن برای چند روز متوالی در یک فضایی جدید با دیدن چهره‌هایی که هر لحظه عوض شده تکرار نمی‌گردند، گردش روزگار را احساس کرده، مدام در راز و نیاز و ذکر است و زبانش توحید را زمزمه کرده؛ «الله اکبر...»، «لبيك اللهم لبيك...»، در پی تغییر در خود بوده، ذهنش مشغول اندیشیدن در سازندگی و اصلاح است. در این فضای جدید لذت سعادت و خوشبختی را در دوام عبادت می‌چشد.

از رسول خاتم - صلی الله علیه وسلم - از عزیزترین اعمال نزد پروردگار پرسیده شد. فرمودند: «أدومها وإن قل» - عبادت‌های مستمر و دائم هر چند کم باشند -!

لذت بردن از یاد و ذکر خداوند اکسیژن زندگی در فضای حج است. ذکر از احرام و میقات تا طواف و سعی و تا منی و عرفه و تا مزدلفه و رمی جمرات:

﴿فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ [البقرة: ۲۰۰].

۱- به روایت امام بخاری.

«و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید (و مراسم آن را به پایان بردید و پراکنده شدید) همان گونه که پدران خویش را یاد می کنید (و به افتخارات نیاکان مباهات می نمائید) خدا را یاد کنید و بلکه بیشتر از آن، (زیرا بزرگی و عظمت در پرتو ارتباط با خدا است. مردمان دو گروهند:) کسانی هستند که می گویند: خداوند! به ما در دنیا (نیکی رسان و سعادت و نعمت) عطاء کن. (و لذا) چنین کسانی در آخرت بهره ای (از سعادت و نعمت و رضایت الهی) ندارند».

در پرتو ذکر و یاد خداوند آرامشی بس عجیب بر قلبها نازل می گردد:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸].

«آن کسانی که ایمان می آورند و دل هایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می کند . هان! دل ها با یاد خدا آرام می گیرند (و از تذکر عظمت و قدرت خدا و انجام عبادت و کسب رضای یزدان اطمینان پیدا می کنند)».

چه سعادت است حاجی را!..

زبانش با ورد یاد خداوند انس گرفته، نشست و برخاستش همه یاد خداست: ﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۱]. «کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه ی اوضاع و احوال خود) یاد می کنند و درباره ی آفرینش (شگفت انگیز و دلهره انگیز و اسرار آمیز) آسمان ها و زمین می اندیشند (و نقشه ی دلربا و ساختار حیرت زای آن، شور و غوغائی در آنان برمی انگیزد، و به زبان حال و قال می گویند: (پروردگارا! این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده ای؛ تو منزّه و پاکی (از دست یازیدن به کار باطل!)، پس ما را (با توفیق بر انجام کارهای شایسته و بایسته) از عذاب آتش (دوزخ) محفوظ دار».

این آرامش و خوشبختی حق مسلم حاجی است، او از برای رسیدن به همین سعادت همه این سختی ها و مشقت ها را با جان و دل خریده، با بال عشق، محبت و شوق به دیار

محبوب پر کشیده، تا لذت این نعمت بهشتی را بچشد.

۷- انضباط و برنامه ریزی

اسلام دین انضباط و نظام است. نمازهای پنجگانه در وقت‌های معین زندگی فرد را برنامه‌ریزی می‌کنند. ماه رمضان و ذی الحجه در رأس محوریت تنظیم سال مؤمن قرار دارند.

ذی الحجه سر موعد محدد خود فرا می‌رسد، نهم آن میثاق با عرفات است، پس از آن رمی جمرات، قربانی و طواف که هر یک را وقت محدودی است و با تمام آن شلوغی باید مؤمن در کمال انضباط و وقت شناسی همه این برنامه‌ها را به نحو احسن انجام دهد. هر گونه تأخیر و یا فراموشکاری یا عدم انضباط با پرداخت جریمه قربانی و یا روزه گرفتن به همراه خواهد بود تا مبدا پیام انضباطی حج ضایع گردد.

منظم بودن شاخصه ویژه هر زندگی موفق و هر انسان خوشبختی است و خودخواهی و بی‌نظمی علامت بارز افراد لا ابالی و بی‌مسئولیت می‌باشد. در ایام شلوغ حج مؤمن بر نظم و برنامه‌ریزی و وقت شناسی تربیت می‌شود.

همراه مردمی که چون موریان لول می‌خورند گرد خانه خدا طواف کردن، بوسه بر حجر أسود، حرکت همسوی ملیون‌ها حاجی به طرف منی و عرفات و سپس مزدلفه و رمی جمرات با ترتیب و نظام، که هر گونه خودخواهی و بی‌نظمی می‌تواند فاجعه آفرین شود، حس منیت و خودپسندی و بی‌انضباطی را در مؤمن از بین برده، او را بر معیارها و مبانی اخلاق اجتماعی و انضباط و وقت شناسی تربیت می‌کند.

۸- تربیت بر تحمل سختی و مشقت

عشق به زیارت خانه خدا چون عقابی بلند پرواز حاجی را از بین لذت‌های زندگی، آرامش و راحت طلبی، پوشاک‌های زیبا و رخت خواب گرم و نرم، و ناز خریداران خانواده و فامیل، غذاهای رنگارنگ، مرکب‌های تیزرو و خانه گشاد و خلاصه همه انواع

نعمت‌ها و لذت‌های دنیوی برگرفته، به فضایی بکلی دیگر هدایت می‌کند، فضایی که انتهای آن پروردگار است و آرامش و لذت سعادت.

لباسش در سردی و گرمی روزگار؛ دو تکه پارچه، ممنوعیت از عطر و ادکلن و صابون و شامپوهای خوشبو، با موهای ژولیده و ناخن‌های دراز، در فضایی از مردمان که چون موریان در حرکتند. ازدحام و ترافیک بی‌مانند وسائل نقلیه، نه آب و غذای درستی و نه پوشاک مناسبی. هر چند افتاده و ضعیف باشی هر لحظه افتاده‌تر و ناتوان‌تر از خود را نظاره می‌کنی. در این جو سختی و مشقت فرموده رسول هدایت هم جلوی دیدگانت می‌درخشد: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». ایمان هیچ یک از شما به کمال نمی‌رسد مگر اینکه دوست داشته باشد برای برادر هم‌نوعش هر آنچه برای خود می‌پسندد.

حاجی در یک تربیت‌گاه عملی درک می‌کند؛ لذت زندگی در لباس‌های پر زرق و برق، خانه مرفه، اتاق خواب شاهانه، فرش نرم، غذاهای رنگارنگ نیست، لذت واقعی زندگی در پاک کردن اشکی از گونه‌های یتیمی حیران، زدودن آهی از دل بیوه‌زنی ناتوان، و رسیدن به زیر دستان نادار است.

۹- یک پرچم و یک شعار

نعره‌های پوک و توخالی بسیاری خانواده‌ها بشر را از همدیگر بیگانه ساخته، سیاستمداران اهریمن صفت با پرچم‌های رنگارنگ، مذهب فروشان با مذاهب گوناگون، نژاد و قبیله‌پرستان با عربده‌های خود، بین فرزندان آدم آتش دشمنی و حسد و کینه را شعله‌ور ساخته ملت‌های مسلمان را از همدیگر گسیخته به جان هم می‌اندازند. چه بسا ملت‌های مسلمان دو کشور همسایه سالیان سال با آهنگ جنگ افروز حاکمان مستبد و خودخواه، تشنه به خون همدیگر شده خانه و کاشانه یکدیگر را ویران می‌سازند!..

حج همه این دل‌های زنگ زده را زیر یک شعار یگانه توحید «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ...»

جمع کرده، کینه، حقد و شهوت پرستی را از دل‌هایشان می‌زداید و آن‌ها را بر سفره وحدانیت، حقانیت و توحید پروردگار یکتا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.. محمد رسول الله» برادروار دور همدیگر جمع می‌کند. توحید و یکتاپرستی زمزمه تمام مناسک، حاجی را با خدا و دستوراتش انس می‌دهد. محبت و عشق خدای یکتا باعث می‌شود فهم، درک، شعور و عقلش چنان رشد کند که توان تحمل همه بشریت را داشته باشد. تحمل مؤمنان از باب برادری و برابری، و تحمل کافران از باب دلسوزی و تلاش با امید برای هدایت آن‌ها، و نجاتشان از تاریکی‌های کفر به نور ایمان.

چو می‌بینی که نابینا و چاه است گر خاموش بنشین گناه است

۱۰- تربیت وجدان

چوب و عصای حکومت با زور چماق تنها می‌تواند منافق صفتان دو روی تربیت کند. آنچه جامعه را می‌تواند بر پاکی و طهارت بسازد؛ وجدان بیدار و ضمیر زنده است. در مدرسه حج زن و مرد در طواف، سعی، عرفات، رمی جمرات و سایر مناسک در کنار هم در حرکتند، ملیون‌ها چشم تنها با مهار ضمیر شیفته حق و پرهیزکاری و غرق در تقوا و پاکدامنی از چشم چرانی مهار می‌شوند. فرصت دزدی، چپاول و دست درازی به مال دیگران مهیا است. و آنچه همه را از همدیگر در امان نگه داشته پلیس و قانون نیست، وجدان بیدار و ضمیر خدا دوست است.

حاجی با این تربیت نوین بر احترام آزادی دیگران، و درک مرز و حدود آزادی‌های خود، چون شمع هدایتی در جامعه تاریک وجدان آدمیت را بسوی احترام محدوده دیگران و عدم تجاوز مرزهای شخصی راهنمایی می‌کند.

۱۱- یادآوری حقیقت پنهان

آغاز سوره مبارکه حج با مهمترین پیام حج موی را بر پوست غافلان سیخ می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ

مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢٠﴾ [الحج: ۱-۲].

«ای مردم! از (عقاب و عذاب) پروردگارتان بترسید (و به یاد روز قیامت باشید) واقعاً زلزله‌ی (انفجار جهان و فرو تپیدن ارکان آن، در آستانه‌ی) هنگامه‌ی رستاخیز، چیز بزرگی (و حادثه‌ی هراس‌انگیزی) است * روزی که زلزله‌ی رستاخیز را می‌بینید (آن‌چنان هول و هراس سرتا پای مردمان را فرا می‌گیرد که حتی) همه‌ی زنان شیرده‌ی که پستان به دهان طفل شیرخوار خود نهاده‌اند، کودک خود را رها و فراموش می‌کنند. و جملگی زنان باردار (از خوف این صحنه‌ی بیمناک) سقط جنین می‌نمایند، و (تو ای بیننده!) مردمان را مست می‌بینی، ولی مست نیستند و بلکه عذاب خدا سخت (وحشتناک و هراس‌انگیز) است (و توازن ایشان را به هم زده است و لذا آنان را آشفته و خراب، با چشمان از حدقه به در آمده و با گام‌های افتان و خیزان، و با وضع بی‌سر و سامان و حال پریشان می‌بینی)».

آری!...

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ [العنکبوت: ۵۷].

«(سرانجام همه‌ی انسان‌ها می‌میرند و) هر کسی مزه‌ی مرگ را می‌چشد سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید (و هر یک جزا و سزای خود را می‌گیرید)».

ولی!...

با سر و صدای گوش خراش چرخ گردون زندگی صدای این حقیقت پنهان چه بسا از گوش‌ها بدور می‌ماند. عبادت حج مؤمن را با یک نمونه سمبلیک و کوچک روز قیامت آشنا می‌گرداند. حاجی در میقات احرام سفید را به شکل کفن پوشیده از دنیای مردمان خود را بریده بسوی مسیری مجهول به حرکت در می‌آید، و پس از لحظاتی خود را در کنار تمام بشریت رنگارنگ در میدان عرفات می‌بیند. گویا میدان عرصات قیامت است.

مدرسه حج مفهوم موت و سفر آخرت را نه تنها در ذهن حاجی می‌کارد بلکه چشمان او را با صحنه‌هایی زنده از آن آشنا می‌سازد.

یادی که در سایه آن زندگی و معنا و مفهوم و رفتار و سلوکیات آن بکلی تغییر می‌پذیرند. از این بابت بود که پیامبر رستگاری مؤمنان را همیشه به یاد آوری موت و روز قیامت پند می‌داد:

«أَكثَرُوا ذِكْرَ هَادِمِ اللِّذَاتِ».

«یاد پتک ویرانگر لذت‌ها - یعنی موت - را زنده نگه دارید»، تا شهوت‌ها باعث طغیان و ویران شدن شما نگردند!..

عید قربان سالروز ابراهیم بزرگ

بار دگر عید قربان یا خاطره بزرگترین از خود گذشتگی و فداکاری می‌آید تا تاریخ بشریت را به ابراهیم بزرگ یادآور شود..

دهم ذی الحجة هر سال به پاس ابراهیم بزرگ همه مؤمنان را به حرکت درمی‌آورد.
گویا جهان و جهانیان به یک آن ندا می‌زنند: سلام بر تو بادا ای ابراهیم بت شکن...
حاجیان از عرفات بازگشته خاطره سربریدن تنها جگر گوشه و فدا کردن او برای خدای را در اذهان زنده می‌کنند.

گویی ابراهیم است که هر سال در مکه ظهور می‌کند تا تنها جگر گوشه عزیزش، آرزویی که پس از سالیان دعا و نیایش چشمانش را روشن، دلش را شاد کرده بود،.. تنها عصای پیریش.. عزیزتر از جانش را برای خدا و تنها خدا قربانی کند..
خاطره ابراهیم همه ساله در دهم ذی الحجة به دنیا می‌آید تا بشریت را از خواب غفلت بیدار سازد..

گویا خاطره ابراهیم زنگ بیدار باشی است در گوش عالم...
ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز کاشانهء ما رفت بتاراج غمان خیز
ای بندهء خاکی تو زمانی تو زمینی صهبای یقین در کش و از دیر گمان خیز
از خوابِ گران خوابِ گران خوابِ گران خیز از خوابِ گران خوابِ گران خیز
ابراهیم همه ساله بین مسلمانان و مؤمنان به حق می‌آید تا بدانها پیام‌هایی دهد...

پیام حضرت ابراهیم به نوجوانان

ابراهیم نوجوان از اینکه قوم و ملتش را در گمراهی می‌بیند بسیار ناراحت و اندوهگین است! از اعماق دلش آه دردمندانه‌ای بیرون می‌جهد:

- چه شده است عقل‌های مردمان را.. خداوند آن‌ها را عزیز و شریف آفریده.. بنگر چگونه خود را خوار و ذلیل در پای سنگ‌هایی که خود تراشیده‌اند می‌اندازند!..
- آه.. خدای من؛ چه نادان و ابله‌اند این مردمان ملول.. شیطان در عقل‌های این‌ها لانه کرده است..

آه.. خدای من؛ .. من باید کاری بکنم.

چو می‌بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشین گناه است! آری!.. ای نوجوان برومند... ای ابراهیم سترگ... ای رمز دلیری و شجاعت.. ای نوجوانی که می‌خواهی نامت بر صفحات تاریخ تا ابد بدرخشد.. ای رمز ایمان و توحید.. از جای برخیز.. اثر انگشتت را بر ورق اصلاح و سازندگی به جهانیان نشان ده.. ای مرد مؤمن ثابت کن دریافته‌ای چرا خداوند تو را آفریده است؟!..

پس از روزی مست و مدهوش حماقت، مردم باز می‌گردند تا خدایان خود را شکسته و درهم کوبیده ببینند..

یکی را سر شکسته، دیگری را گردن، آن یکی را دست و دیگری را پا.. سنگ‌های سترگ و صخره‌های فن و هنر را پتک گران پاره پاره کرده است!..

شیطان دیوانه‌وار فریاد می‌زند: چه کسی چنین اهانتی به خدایان ما روا داشته.. چه کسی هیبت و عظمت خدایان را دریده.. چه کسی جرأت کرده در مقابل خدایی بت‌های ما چنین جسارتی روا دارد..

صدایی می‌آید: نوجوانی که او را ابراهیم می‌نامند!

بله! ای تاریخ گواه باش که نوجوانی ابراهیم نام چنین به پیکر طاغوت تازیده..

ای تاریخ تو را صد شرف که پیام بزرگ نوجوانی ابراهیم نام را به نوجوانان هم‌سن و سال او تا بروز ازل می‌رسانی..

این است پیام ابراهیم برای همه نوجوانان..

بت‌ها را بشکنید... اگر چه بت تراش پدرتان باشد!..

در راه حق و ایمان و تقوا از هیچ مهرا سید که خدا با شماست!..
 ای نوجوانان؛ به زمین و زمان نشان دهید دریافته‌اید چرا شما را خدا خلق نموده؟!
 ای نوجوان؛ ابراهیم باش، و دعوت توحید و یکتاپرستی را به جهانیان ابلاغ کن..
 ای نوجوان؛ تو عنصر سازنده جامعه می‌توانی باشی..
 ای نوجوان؛ خود را ناچیز مپندار که تو ابراهیم وار می‌توانی در صحنه جاویدانی برای
 ابد بمانی..

ای نوجوان؛ برخیز...

برخیز و بت‌ها و طاغوت‌ها را درهم شکن...
 از آتش مترس که آن برد و سردی است و سلام و خوشبختی برای تو!..
 برخیز و دست و پای ظلم و طاغوت و استبداد را درهم شکن.. سپس گردنت را بالا
 گیر و با عزت و شرف به عقل‌هایی که شوکه شده‌اند بگو: از بت بزرگتان پرسید که چه
 کسی خدایانتان را خوار و ذلیل کرده است؟!

پتک توحید را بر گردن بت بزرگ آویزان کن، و به عقل‌ها نشان ده که بت سنگی
 ناچیز است و هیچ..

این طاغوت و دیکتاتوری که بر گردن‌هایتان سوار است موجودی ناتوان و بیچاره
 است..

شما این فرعون را ساخته‌اید؟! شما ای مردمان کمر خم کرده‌اید، تا این نمرود توانسته
 است بر پشتتان سوار شود..

برخیزید.. سرهایتان را بالا بگیرید.. شما را خداوند شرف انسانیت بخشیده است، بلند
 شوید و کمر طاغوت به زمین زنید..

بندگی.. تنها خداوند عالم را سزاوار است.. آزاد باشید و آزادانه زندگی کنید..

پیام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به مؤمنان

عید سعید قربان، روز شکوهمند سر فرازی حضرت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح، و

روز شور و شغف مسلمانان جهان، هر سال فرا می‌رسد تا خاطره امام توحید و یکتاپرستی را در اذهان ما زنده کند..

ابراهیم آن پیامبری است که کلیمیان یا یهودیان با کمال افتخار او را از خود می‌دانند... مسیحیان او را پیامبر خود می‌نامند.. البته هم مسیحیان و هم یهودیان دعوت ابراهیم را کنار نهاده، راه و رسمی تماما مغایر با آنچه حضرت ابراهیم (علیه السلام) و پیامبرانشان آن‌ها را بسویش می‌خواندند، اختیار کرده‌اند.

آخرین پیکی که خداوند به عنوان پایان نامه نبوت و رسالت برای بشریت فرستاد؛ حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) از سلاله ابراهیم بود، تا راه و رسم ابراهیمی را بار دگر زنده کند..

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [آل عمران: ۶۷].

«ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، بلکه حنیفی مسلمان بود. و از مشرکان نبود.»

ابراهیم حنیف و یکسو بود، چیزی جز خدای یکتا را نمی‌شناخت، با جرأت در جامعه شرک آلودش می‌گفت:

﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿۷۸﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿۷۹﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿۸۰﴾ [الشعراء: ۷۸-۸۱].

«آن که مرا بیافریده سپس راهنمایی می‌کند * و آن که به من طعام می‌دهد و مرا سیراب می‌سازد * و چون بیمار شوم شفایم می‌بخشد * و آن که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند.»

اوست که مرا روزی می‌دهد..

اگر بیمار شوم اوست که مرا شفا می‌بخشد..

در درس توحید و یکتا پرستی ابراهیم اسوه و الگوست.. در فداکاری و از خودگذشتگی آقای عالم.. در توکل به خدا.. در ایمان راستین.. در صداقت ابراهیم تنها

ابراهیم است. او در واقع امتی است از صفات برازنده و برتر..

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰].

«همانا ابراهیم (خلیل) امتی مطیع و فرمانبردار و یکتاپرست بود و هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد».

آورده‌اند که چون ابراهیم نوجوان بت‌ها را شکست، و به عقل‌های ملول تقلید پرستان خاموش یادآور شد که طاغوتیان را هیچ در توان نیست، حتی نمی‌توانند از خودشان دفاع کنند، و با صراحت آن‌ها را به انقلاب بر علیه رذالت و حماقت و تقلید خشک فرا خواند. دستگاه حاکمه دستور داد امام توحید را در آتش سوزان بیندازند تا شاید بدین‌گونه صدای حق را در زیر خاکسترها دفن کنند!

در این روایت می‌آید که چون ابراهیم را در منجنیق گذاشته بسوی آتش سوزان پرتاب کردند، حضرت جبریل خود را داوطلبانه در اختیار دوست و خلیل پروردگار؛ ابراهیم بزرگ، قرار داده گفت: آیا به من نیاز داری؟

ابراهیم موحد لبخندی زده گفت: من هیچ نیازی به تو ندارم، من تنها حاجتم را از خداوند می‌خواهم..

الله اکبر!... الله اکبر!...

عجب بزرگی و با عظمت ای مرد دلآور.. عجب سترگی و با شکوه ای ابراهیم حق پرست!..

بنازم ایمانت را.. ایمانی که بزرگی و عظمت آسمان‌ها و زمین در مقابلش هیچند و پوچ!..

بنازم تو را ای شجاع بی‌باک، و ای مؤمن واراسته و ای الگوی ایمان و امام توحید!.. کمتر از یک چشم بهم زدن بین تو و خاکستر شدن باقی نمانده، باز هم تو تنها خدایت را می‌شناسی. چه عجب بصیرتی است تو را.. جبریل بدان عظمت، بزرگی، جلال و جمال و شکوه با آن ششصد بالی که شرق و غرب افق را گرفته.. جبریلی که از

نزدیکترین فرشتگان دربار الهی است را تنها بنده‌ای از بندگان پروردگارت می‌شمی، تنها قدرت و توان خداوند را مد نظر داری!.. تنها او را قادر مطلق می‌دانی، و تنها او را حاجت‌روای مطلق می‌خوانی..

ای کاش ما دعوت تو را درک می‌کردیم..

ای ابراهیم بزرگ، ای پدر ایمان و توحید و ای الگوی رستگاری..

اگر جهان از تو ایمان بیاموزد دیگر هیچ بتی در عالم نخواهد ماند، دیگر هیچ قبری و مزاری بر روی زمین نخواهی یافت..

هر آنچه سد راه رسیدن بنده به خدایش می‌شود محو خواهد گشت؛ نه قبری و نه مزاری و نه امام زاده و نه ولی و نه فقیه و نه سید و نه شریف و نه... همه بندگان خدا می‌شوند. و خدایشان را قادر و توانا و حکیم و علیم مطلق می‌یابند.

شرم خواهند داشت خدایی را که از رگ گردن به آن‌ها نزدیکتر است فراموش کرده، دست حاجت‌بسوی ولی و سید و مزار و امام و امام زاده دراز کنند..

ای ابراهیم بزرگ، جهان ما به تو و دعوت تو نیازمند است..

ای امام توحید و رستگاری.. ای کاش ملت ما لحظه‌ای به تو و دعوت تو می‌اندیشیدند.. ای کاش عید قربان سال آینده در حالی به سرزمین ما گام نهد که دعوت تو و فرزند برومندت حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم) این کشور را به رنگ و بوی خود درآورده باشد..

و بانگ توحید و یکتاپرستی در تمام شهر و روستاهای میهن به گوش رسد.. و بتکده‌های بزرگ و امام زاده‌های شرک، به مراکزی برای دعوت به توحید و یکتاپرستی تبدیل شده باشند...

پیام حضرت ابراهیم (علیه السلام) به دعوتگران

حضرت ابراهیم بت شکن دعوتگری است نمونه. همیشه صدای او همراه با حرکت و

تلاش در بین دعوتگران نفس نفس می‌زند.

او با دیدی وسیع و نگرشی گسترده به جهان و جهانیان می‌نگرد. او همه زمین را خانه خود و آسمان را سقف آن می‌بیند. هر جا که ملک خدای اوست ملک اوست!

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد؟ ساقیا باده بده شادی آن‌کاین غم از اوست
پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است چو بر این در همه راپشت عبادت خم از اوست
سعیدیا گر بکند سیل فنا خانهء عمر دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست
او ظلم و ستم طاغوتیان را هرگز تحمل نمی‌کند. هر آنگاه که نمرودی عرصه زندگی بر او به تنگ آورد سوار بر دو پای همت خویش ره هجرت برمی‌گزیند. از عراق به ترکیه، و از ترکیه به شام، و از شام به فلسطین و مصر و به سرزمین حجاز..

برای ابراهیم بزرگ دعوت و هدف مهم است نه میخ شدن در شهر و دیار خود و کمر خم کردن در مقابل طاغوتیان.. او آزادیش را به هیچ قیمت و بهایی نمی‌فروشد.. او ظالمان و طاغوتیان و مستبدان را افرادی بیمار می‌داند که غرور شیطانی در آن‌ها رخنه کرده، و مالیخولیای فکری گرفته‌اند و چون دیوانه‌ای که بر بلندای قله کوه ایستاده مردم را موریانی کوچک و حقیر می‌بیند، به مردم نگاه می‌کند. ابراهیم از مردم می‌خواهد که آن‌ها نیز بدون توجه به بزرگی کوه، تنها او را بر قله غرورش چون پشه‌ای ناچیز ببینند، و به او اجازه ندهند از حد خود تجاوز کند.

و چون جامعه بخود ظلم می‌ورزد و طاغوت را کوهی استوار تصور می‌کند و در برابر او کمر خم می‌کند، ابراهیم (علیه السلام) هجرت را بر ذلت ترجیح می‌دهد.. ابراهیم دعوتگر با اسلوبی بسیار برازنده یک مؤمن گمراهان را خطاب می‌کند. او گمراه را فردی بیمار و نیازمند دلسوزی می‌داند. انسانی که شیطان در عقلش رخنه کرده، تخم غرور بر دلش گذاشته!

پدر بت تراشش را با کمال ادب و دلسوزی صدا می‌زند:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَأْتِبِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ۚ﴾

[مریم: ۴۲]

«هنگامی که به پدرش گفت: «ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود، و نه می‌بیند، و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌کند؟!».

و چون دعوت او گوش شنوایی نمی‌یابد، به صراحت به پدرش می‌گوید که این شیطان است که چهره حقیقت را در دیدگاه تو مسخ نموده، زشتی را زیبا نمودار کرده، تو در حقیقت سنگ را نمی‌پرستی بلکه شیطانی که در سنگ موج می‌زند را پرستش و عبادت می‌کنی. شیطانی که بر هوا و هوست چیره شده است:

﴿يَأْتِبِ لَا تَعْبُدُ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ۚ يَأْتِبِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمْسَكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ۚ﴾ [مریم: ۴۴-۴۵]

«ای پدر! هرگز شیطان را نپرست که شیطان سخت با خدای رحمان مخالفت و عصیان کرد! * ای پدر، از آن سخت می‌ترسم که از خدای مهربان بر تو قهر و عذاب رسد و (به دوزخ) با شیطان یار و یاور باشی».

اما عقل‌ها در زنجیر تقلید کورکورانه و در دام شیطان از اندیشیدن بازمانده‌اند. اینجاست که دعوتگر جوان ما باید کمر منکر و زشتی بزرگ را با پتک حقیقت درهم شکند...

و اینجاست که ابراهیم بت شکن می‌شود!..

و چون در مقابل عقل‌های حیرت زده و مدهوش و پریشانی که حقیقت را با چشمان خود نظاره‌گرند می‌ایستد، خواب آن‌ها را به مسخره گرفته می‌گوید؛ از بت بزرگتان بپرسید که چه کسی خدایانتان را شکسته! نکند کار همین بت بزرگ باشد؟!

﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ۚ﴾ [الأنبياء: ۶۳]

«ابراهیم (در مقام احتجاج) گفت: بلکه این کار را بزرگ آن‌ها کرده است، شما از این بتان سؤال کنید اگر سخن می‌گویند».

تیر دعوتگر پیروز به هدف می خورد. عقل‌ها در یک آن به فکر فرو می روند:

﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۴].

«آن‌گاه با خود فکر کردند و باهم گفتند: البته شما ستمکارید (که این بتان عاجز و بی‌اثر را می‌پرستید نه ابراهیم که آن‌ها را درهم شکسته است)». شرم و حیاء از تقلید کورکورانه بر همه چیره می‌گردد. ناخودآگاه به حقیقت تلخ اعتراف می‌کنند:

﴿ثُمَّ نَكْسُوْا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۵].

«و سپس همه سر به زیر شدند و گفتند: تو می‌دانی که این بتان را نطق و گویایی نیست».

اینجاست که دعوتگر با زیرکی عقل‌ها را به اندیشیدن وا می‌دارد:

﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾ [الأنبياء: ۶۶].

«ابراهیم گفت: پس چرا خدا را (که هر نفعی به دست اوست) رها کرده و بت‌هایی را می‌پرستید که هیچ نفع و ضرری برای شما ندارند؟».

ابراهیم از آن‌ها جز اندیشیدن و بها دادن به عقل‌هایشان هیچ نمی‌خواهد. با دلسوزی و آه غمگینی که از دلش برمی‌آید تلاش می‌کند مردمی که شیطان مغزهایشان را مسخ کرده، تصوراتشان را دگرگون نموده را بیدار سازد:

﴿أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۷].

«اف بر شما و بر آنچه به جز خدای یکتا می‌پرستید، آیا شما عقل خود را هیچ‌کار نمی‌بندید؟».

این نمونه و الگوی دعوتگری مردم را به پیروی از عقل و منطق و علم دعوت می‌کند:

﴿يَا بَنِي إِدْرِيسَ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾ [مریم: ۴۳].

«ای پدر، مرا (از وحی خدا) علمی آموختند که تو را آن علم نیاموخته‌اند، پس تو مرا پیروی کن تا به راه راست هدایت کنم».

و چون به سرزمین ماه و ستاره پرستان می‌رسد، بت‌هایی که در آسمان تصور شده‌اند، و از توان پتک ابراهیمی نیست که کمر آن‌ها را درهم شکنند، دعوتگر بزرگ هیبت و جلال این بت‌های بی‌جان را به نمایش می‌گذارد. برای آن‌ها چنین تصور می‌کند که به فرض محال آن‌ها برحقند و باید ستاره را پرستید. ولی چون ستاره غروب می‌کند، با پتک منطق ابراهیمی بر سر عقل‌های خمول و خواب‌آلود می‌زند؛ چگونه بپرستم چیزی را که دوام ندارد؟ پس در روز روشن که ستاره‌ها در خوابند چه کسی بدادم می‌رسد؟! ماه نیز اینچنین از میدان بدر برده می‌شود. و نهایتاً گرز گران ابراهیمی بر سر خورشید فرو می‌آید و عقل‌های حیران بناگاه متوجه خدای رحمان؛ خالق آسمان‌ها و زمین، حکیم و علیم و رحمان و رحیم و عزیز و قادر مطلق می‌شوند:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ ﴿٧٦﴾﴾ [الأنعام: ٧٦].

«پس چون شب بر او نمودار شد ستاره درخشانی دید، گفت: این پروردگار من است. چون آن ستاره غروب کرد گفت: من چیزهای غروب کردنی و ناپدید شدنی را دوست ندارم (به خدایی نخواهم گرفت)».

﴿فَلَمَّا رَأَىٰ الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾﴾ [الأنعام: ٧٧].

«پس چون ماه تابان را دید گفت: این خدای من است. وقتی آن هم ناپدید گردید گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهانم».

﴿فَلَمَّا رَأَىٰ الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَٰذَا رَبِّي هَٰذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [الأنعام: ٧٨].

«پس چون خورشید درخشان را دید گفت: این است خدای من، این بزرگتر است. چون آن هم ناپدید گردید گفت: ای قوم من، من از آنچه شما شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم».

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الأنعام: ۷۹].

«من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمان‌ها و زمین است و من هرگز از مشرکان نیستم».

و این است راه و رسم ابراهیمی...

زندگی جاویدان پاداش ابراهیمی بودن است!..

دعوتگری که بتواند ابراهیم گونه در مسیر کاشتن نهال توحید در شوره‌زارهای شرک، بدعت، طاغوت، بت، وقبر و امام‌زاده پرستی عرق‌ها ریخته، جان و مالش را فدا کند، بدون شک زندگی جاویدان پاداش او خواهد بود.

سعدیا مرد نکو نام نمی‌رد هرگز مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

حضرت ابراهیم (علیه السلام) با درک قیمت والای زندگی جاویدان، و نام نیک همواره از خداوند متعال می‌خواست تا نام نیکش را تا قیام قیامت بر زبان‌ها جاری سازد:

﴿وَأَجْعَلْ لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ [الشعراء: ۸۴].

«و برای من در میان امت‌های آینده، زبان صدق (و ذکر خیری) قرار ده!».

دعای ابراهیمی چون با صدق و مردانگی و همت و تلاش شبانه‌روزی و ایمان راسخ و یکتا پرستی صادقانه او بدرگاه الهی رسید بلافاصله درهای استجابت برویش گشوده شد.

پیامبران پس از او از فرزندان او برگزیده شدند تا به پدر رسد اجر و پاداش پسر!..

و تا به امروز من و شمای مؤمن در پایان هر نماز یاد و خاطره‌ای با حضرت ابراهیم (علیه السلام) تازه می‌کنیم:

«اللهم صل على محمد وعلى آل محمد، كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد.

اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد، كما باركت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم إنك حميد مجيد».

و چه خوش نصیبند آن مؤمنانی که هر صبح به درگاه حق دست نیایش دراز کرده با یکتاپرستی و توحید ابراهیمی بیعت می‌کنند:

«أصبحنا على فطرة الإسلام وكلمة الإخلاص وعلى دين نبينا محمد (صلى الله عليه وسلم) وعلى ملة أبينا إبراهيم حنيفا مسلما وما كان من المشركين».

و چون خورشید آهنگ غروب نوازد، مؤمن گردن فخرش را بالا می‌گیرد و بار دگر با حق و توحید تجدید میثاق می‌کند.

«أمسينا على فطرة الإسلام وكلمة الإخلاص وعلى دين نبينا محمد (صلى الله عليه وسلم) وعلى ملة أبينا إبراهيم حنيفا مسلما وما كان من المشركين».

ذکر و یاد و خاطره ابراهیم بر زبان همه مؤمنان صادق و دعوتگران موفق زنده است. و چون نیش ترازویی دقیق میزان همت و جوانمردی و ایمان مؤمن را می‌سنجد، و در پایان هر روز هر فرد می‌تواند دریابد تا چه اندازه ابراهیم‌وار زیسته و مستحق زندگی جاویدان است.

به نام نگو گر به می‌رم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست
در کنار بوی و عطر ابراهیمی که در کالبد و روان هر مؤمنی در جریان است، ابراهیم بزرگ را آثاری است نمایان که تاریخ تا بروز ازل آن‌ها را در آغوش خواهد گرفت. آن‌ها مبانی بزرگند در هاله‌ای از معانی بزرگتر!..

کعبه؛ خانه خدا، قبله مسلمانان تا بروز قیامت، یادگاری است از آن بزرگ مرد که در آغوش خود نقش پای ابراهیم بزرگ را نیز حفظ نموده، تا به هر مؤمنی که عاشقانه لبیک گویند کعبه را در طواف‌های پی در پیش به آغوش می‌کشد، بگوید؛ شرط قبولیت تو آن است که بر آن نقش پای قدم بگذاری!..

باید که چون محمد مصطفی (علیه الصلاة والسلام) ابراهیم وار زندگی کنی..

اگر چنین کردی ره سعادت پیموده‌ای و بر راه رشادت گام نهاده‌ای، و در روز قیامت

همراه حضرت ابراهیم و حضرت خاتم (سلام و درود خدا بر آن دو بادا) خواهی بود. و گرنه برو بار دگر همت سست را با اشک ندامت بشو، و باز آی و از زمزم معرفت سیراب شو و ره سعادت را بار دگر تجربه کن.. که تنها این است راه رسیدن به رضایت پروردگار عالم...

اگر کعبه ابتدای راه اسراء است، بیت المقدس سرآغاز سفر معراج است..

بیت المقدس یادگاری دیگر از آن شاه توحید؛ ابراهیم بت شکن...

یاد ابراهیم با نخ محکم توحید دو قبله مسلمانان را بهم دوخته است. بیت المقدس ابراهیمی؛ قبله اول مؤمنان بود، که در آنجا در شب معراج تمامی پیامبران از آدم تا به خاتم گرد هم آمدند، در پرتو یک جشن ملکوتی پرچم رهبریت و قیادت عالم تا بروز ازل را به رسول پاک (صلی الله علیه وسلم) تسلیم کردند، و با دستان مهر و عطوفت پدرانه خود بر شانه‌های آخرین پیک آسمان نشان شرف و امامت بشریت نگاشتند.

و این چنین سند دو مبنای بزرگ که توسط ابراهیم بنا شده بودند، همراه با سند معانی بزرگتر ایمان و توحید به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) تحویل شد، و پس از او این بار مسئولیت بر شانه‌ی تو ای دعوتگر مؤمن نهاده شده است.

یک دعوتگر مسلمان همیشه باید این واقعیت را در ذهن و خاطره خود زنده داشته باشد. و در یابد که خداوند همانطوری که پیامبرانش را از بین توده مردم گلچین نموده و اختیار می‌کند، دعوتگران دین که وارثان برحق نبوت هستند نیز از بین همین توده‌ها گلچین شده، انتخاب می‌گردند. البته اگر پیامبر با نیروی عصمت و محرک وحی کنترل می‌شد، دعوتگر را قرآن در دست است، و تنها همت اوست که می‌تواند همراه با دعا و نیایش بدرگاه حق او را ثابت قدم نگه دارد.

و تنها آن دعوتگری که چون ابراهیم زندگی کند می‌تواند نامش را در کنار نام حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وسلم) بنگارد و فخر دو جهان کسب کند.

عید قربان یادگار آزمایش سخت!..

همراه با من به آن روز نظری انداز!..

پیرمردی سال خورده پس از سال‌ها راز و نیایش و تمنا و زاری بدرگاه حق، صاحب پسری شده. پسر کانون محبت و عشق او و همسر پیرش که زجر سالیان دراز نازایی را سپری کرده، است. خورشید امید زندگی آن‌هاست. عصای پیری و بقای نسلشان. پیرمرد سالخورده زندگی بسیار سخت و طاقت فرسایی را سپری کرده. آزمایش‌های بسیار سخت الهی ایمانش را صیقل و جلا بخشیده. و شاید این پسر شاد و شنگول و باهوش و زیرک و بردبار که فرشتگان مژده میلاد او را برایش به ارمغان آوردند، چیزی از پاداش آن سال‌های رنج و ثبات و پایداری و دلیرمردیش باشد..

این پیرمرد سالخورده نمی‌تواند کسی جز حضرت ابراهیم (علیه السلام)، و آن فرزند برومندی که چون شمع امید کلبه تنهایی این خانواده توحید را روشنایی بخشیده نمی‌تواند کسی جز حضرت اسماعیل (علیه السلام) باشد.

در یک آن!.. همه خوشی‌ها مات و مبهوت در جای خود می‌خشکنند!..

یک پیام جدید.. یک آزمایش بسیار سختی که موی بر تن میخ می‌کند.. یک دستور و فرمانی که جان‌ها را به لرزه درمی‌آورد..

در پاکت یک خواب روشن به پیامبر خدا حضرت ابراهیم (علیه السلام) وحی می‌شود!..

پسرت را در راه رضایت خداوند سر ببر...

شاید برای بسیاری از ما تصور چنین امری ناممکن باشد. و حتماً با شنیدن این پیام لرزه بر اندامان افتاده، مات و حیرت زده و امانده‌ایم که پیر بت شکن چه خواهد کرد؟! آیا وحی الهی را کابوسی تلخ تلقی کرده، خود را از این مصیبت تلخ کنار می‌کشد؟ آیا دست زاری به درگاه خداوند دراز نموده، از پروردگارش درخواست می‌کند او را معذور دارد؟!..

بی‌گمان هر چیزی در تصور ما می‌گنجد مگر آنچه ابراهیم بدان لبیک گفت!..
 جان ابراهیم مجنون گشت اندر شوق او تیغ را بر حلق اسماعیل و اسحق می‌زند
 پدر مهربان پیر در کنار پسرش می‌نشیند، در حالیکه احساسات و عواطف پدری در
 چشمانش موج می‌زند، دست شفقت و مهر بر سر جگرگوشه‌اش کشیده به آرامی بدو
 می‌گوید:

﴿يَبْنِي إِلَيَّ أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى﴾ [الصافات: ۱۰۲].

«... پسرکم! همانا من در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم، پس با تأمل بنگر رأی
 تو چیست؟..».

سخنی که گوش‌ها با شنیدنش منگ، چشم‌ها تار، هوش و هواس از سر بیرون پریده،
 دست و پا به لرزه افتاده، انسان از خود بی‌خود بر زمین می‌افتد..

ولی این پسر اسماعیل است!.. اسماعیلی که از نسلش حبیب و دوست خدا؛ خاتم
 پیامبران و فخر عالمیان (علیه الصلاة والسلام) بیرون خواهد آمد.

اسماعیل چون پدر بیدرنگ و بدون کوچکترین توجهی به احساسات و عواطف
 بشری خود، به ندای حق گردن نهاده، سرش را بالا گرفته در چشمان اشک ریز پدر خیره
 شده می‌گوید:

﴿يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾ [الصافات: ۱۰۲].

«.. پدرم آنچه به آن مأمور شده‌ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی
 یافت.».

پدری با ایمانی سترگ که کوه‌های سر به فلک کشیده در مقابلش به پاس احترام
 می‌ایستند، و پسری به شفافیت و ملکوتی فرشتگان که آسمان در وصف او می‌گوید:

﴿فَبَشِّرْهُ بِعُلْمٍ حَلِيمٍ﴾ [الصافات: ۱۰۱].

«پس ما او - ابراهیم - را به پسری بردبار مژده دادیم.».

بدانسو بنگر:..

آری آن چهره نورانی با محاسن سفید خود حضرت ابراهیم (علیه السلام) است که
پسرش را بر زمین انداخته.. بشنو او می گوید:

- بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
الله اکبر!..

خوب گوش فرا ده.. آیا صدای اسماعیل را می شنوی؟!.. خوب گوش کن...

- أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ يَا أَبِي رَسُولَ اللَّهِ...
الله اکبر!..

چه بزرگند و عظیم این پدر و پسر...

ای کوه‌های سر بفلک کشیده و سترگ... و ای آسمان‌های نیلگون آبی... و ای دریا‌های
خروشان و موج‌های هولناک... و ای زمین و زمان.. آیا مردانی به بزرگی و عظمت این
پدر و پسر سراغ دارید؟!..

گویا زمزمه صدایی آرام بگوش می‌رسد. گویا قربانی است که از زیر چاقوی تیز و
بیرحم پدر مهربان سخن می‌گوید:

- پدر جان دست و پایم را محکم ببند تا خدای ناکرده دلهره و خوف و هراس مرا
نلرزاند. پدر جان لباس‌هایت را جمع کن تا شاید قطره‌ای از خون من بر
لباس‌هایت بچکد و مادرم با دیدن آن جگر خون شود. کاردت را با قدرت بر
حلقومم بکش تا قربانی شدن برای خدا برایم لذت بخش‌تر شود. پدر جان؛ سلام
مرا به مادرم برسان، و اگر لطف کنی و پیرهنم را به رسم یادبود به مادرم برسان
تا شاید کمی قلب نازکش تسلی یابد!..

اشک‌های مهر پدری بر گونه‌های حضرت ابراهیم سرازیر شده است، بغض گلایش را
به سختی می‌فشارد، آرام زیر لب زمزمه می‌کند: صد آفرین بر بزرگی تو ای پسر عزیزم،
که چنین مرا در ادای فرمان پروردگارم یاری می‌دهی!..

دست‌های بت شکن پدر مهربان با قدرت کارد بیرحم را به جلو و عقب می‌کشد... حالاست که فواره خون بیرون جهد... حالاست که اسماعیل جان به جان آفرین تسلیم کند... حالاست که جهان شاهد پدری وارسته باشد که بر جسد سرد و خاموش و در خون غلطیده پسرش اشک می‌ریزد. حالاست که تاریخ بر صفحه خود سنتی سخت و خونین برای بشریت ثبت می‌کند؛ که از امروز به بعد هر کس خواهد ابراهیمی زیستن، نیست ممکن مگر با پسر سربریدن!..

عجب حکایتی است!.. چاقو از بریدن بازمانده... خدایی که به آتش امر کرد دست از سوختن باز نکشد، به چاقو فرمان داده عادت بریدنش را رها سازد!.. آزمایش بسر رسید، پیر فداکار مردانگی و ایمانش را بار دگر به نمایش گذاشت. او چون همیشه از امتحان سربلند برآمد. بشنو صدایی را که پرده غیب دریده، در فضا تلاوت می‌شود:

﴿يَا اِبْرَاهِيْمُ ۝۱۱۱ قَدْ صَدَقْتَ الرَّءْيَاۤ اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۝۱۱۲ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْبَلٰۤؤُاۤ الْمُبِيْنُ ۝۱۱۳ وَفَدَيْنٰهُ بِذَبِيْحٍ عَظِيْمٍ ۝۱۱۴ وَتَرَكْنَا عَلَیْهِ فِی الْاٰخِرِيْنَ ۝۱۱۵ سَلٰمٌ عَلٰی اِبْرٰهِيْمَ ۝۱۱۶ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۝۱۱۷ اِنَّهُۥ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ۝۱۱۸﴾ [الصافات: ۱۰۴-۱۱۱].

«... ای ابراهیم! *خوابت را تحقق دادی [و فرمان پروردگارت را اجرا کردی]، به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم [که نیت پاک و خالصشان را به جای عمل می‌پذیریم]. *به یقین این همان آزمایش روشن بود. *و ما اسماعیل را در برابر قربانی بزرگی [از ذبح شدن] رهانیدیم *و در میان آیندگان برای او [نام نیک] به جا گذاشتیم *سلام بر ابراهیم * [ما] نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم *بی تردید او از بندگان مؤمن ما بود».

الله اکبر!...

آنجا را بنگر.. فربه قوچی سفید مایل به خاکستری با دو شاخ قویش آرام در کنار ابراهیم بزرگ ایستاده است.

ای ابراهیم بت شکن پسر را رها کن و این گوسفند را بجای او سر ببر..
این است سنت تو که تا قیامت پیروانت با اجرای آن حکایت رادمردی‌ها و ایمان و از
خودگذشتگی‌های شما و فرزند برومندت را بیاد خواهند داشت.
هر سال عید قربان فرا می‌رسد، و ما را به این همت‌های بلند و جوانمردی‌های نمونه
یادآور می‌شود..

ایمان و همت ابراهیمی و بزرگی اسماعیل هر ساله در عبادت «قربانی» تجلی می‌کند..
عید قربان یا روز پیروزی ایمان ابراهیم، و روز تجلی اسلام اسماعیل هر ساله می‌آید
تا از من و شما پرسد:

- آیا در ایمان ابراهیمی هستیم؟! آیا در صبر و ثبات و پایداری چون اسماعیل
هستیم؟!

آیا حاضریم چون ابراهیم بزرگ هیچ چیزی را در قلب‌ها و دل‌هایمان بالاتر و با
ارزشتر از ایمان و دین و خدایمان قرار ندهیم؟!
آیا حاضریم اسماعیل‌مان، عزیزترین چیزمان؛ چه مال باشد و ثروت، یا خانه و کاشانه،
و یا ملک و دولت، و یا همسر و فرزند، و یا پدر و مادرمان را برای خدای بزرگمان فدا
کنیم. هرگز آن‌ها باعث نشوند تارمویی از راه خدا کناره گیریم؟!

اگر چنین است...

مرحبا بر تو ای عزیز که می‌توانی در قیامت با افتخار دست در دستان پدرت ابراهیم
بگذاری.

و آیا حاضریم چون اسماعیل گردن ب زیر چاقوی تیز خواست خداوند بگذاریم، و خود
را چون او برای تحقق یافتن خواسته‌ی حق فدا کنیم، و چون او از خود گذشتگی نشان
دهیم، و در صبر و استقامت و پایداری چون او باشیم.

اگر چنین است...

صد مرحبا بر تو ای عزیز که در روز محشر می‌توانی گردنت را بالا گرفته، اسماعیل بزرگ را به آغوش گیری و در مقابل پروردگار ایستاده با کمال فخر و شادی بگویی: بار الها! من نیز اسماعیل بوده‌ام..

آری ای عزیز...

این زندگی گوی و میدانی دارد، این چند پگاه عمر از آن است که بر صفحات آن بنگاریم: ابراهیم و اسماعیل و محمد و موسی و عیسی و نوح و یونس و هودیم یا ابوجهل و فرعون و نمرود و هامان..

در آینه ضمیر و وجدن خود بنگر درخواستی یافت که تو کیستی؟!..
البته فراموش نکن که پروردگاری بس بزرگ با کمال مطلق خدایی و رحم و شفقت و حکمت و عدل و بخشایش.. و عظمت داری.

الهی! کمال الهی تو راست	جمال جهان پادشاهی تو راست
جمال تو از وسع بینش برون	کمال از حد آفرینش برون
توئی رزاق هر پیدا و پنهان	توئی خلاق هر دانا و نادان
توئی گیرنده و میرنده مائیم	توئی سلطان و ما مشتی گدائیم
ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی	نروم جز به همان ره که توام راهنمایی
همه درگاه توجویم، همه از فضل تو پویم	همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
تو حکیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی	تو نماینده فضلی، تو سزاوار ثنایی
همه عز و جلالی، همه علمی و یقینی	همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی

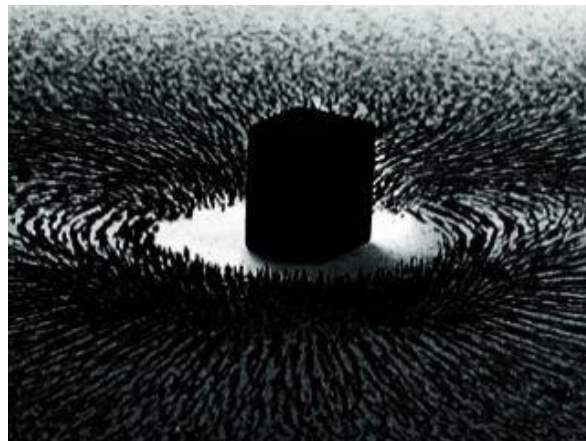
پس هرگز نومید مشو و دست امیدواری به درگاه او دراز کرده، اشکان ندامت بر گونه‌های خجالتت سرازیر کن:

الها! پادشاه! بی‌نیاز!	خداوند! کریم! کارساز!
بر جان من مسکین ببخشای	در رحمت بر این بیچاره بگشای

بر احوال تباهم رحمت آور به آه صبحگاهم رحمت آور
 کریمما ببخشای بر حال ما که هستیم اسیر کمند هوا
 نداریم غیر از تو فریاد رس تویی عاصیان را خطا بخش و بس
 نگهدار ما را از راه خطا خطا درگذار و صوابم نما
 عفو و بخشش و توبه پذیری پروردگار عالم را حد و مرزی نیست، باز آی و کمر
 همت بسته در باز توبه پذیری را بزن که تو را صدا می‌زند:
 باز آی باز آی هر آنچه هستی باز آی گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی
 این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آی
 با خدایت عهد و میثاق ببرند که چنان باشی که محمد مصطفی (علیه الصلاة والسلام)
 از تو خواسته؛

ابراهیمی در ایمان.. و اسماعیل گونه در رضایت بحکم رحمان..

مدرسه‌ی حج و عمره



یکی از ستون‌های سترگ دین اسلام فریضه حج است. نمادی از شکر گزاری پروردگاری که به ما ثروتی ارزانی داشته، و ما را از مرحله پست ناداری به درجه‌ای از بی‌نیازی بالا برده که می‌توانیم روی خودمان اعتماد کنیم. در این مرحله از توان مادی، خداوند متعال عبادت حج را بر مسلمان فرض قرار می‌دهد.

مسلمانی که از توان اقتصادی پایینی برخوردار است موظف است در راه بدست آوردن ثروت از راه حلال تلاش نماید تا بتواند به درجه‌ای برسد که توان برگزاری عبادت حج را بدست آورد.

و این خود نشانه‌ای است از اینکه اسلام فقر و ناداری را نمی‌پسندد، و همواره با آن در جنگ و ستیز است، چرا که فقر در واقع برادر کفر است. و در چهار سوی دنیا می‌بینیم که مذاهب فاسد و حرکت‌های دروغین از فقر و ناداری ملت‌ها سوء استفاده کرده آن‌ها را به گمراهی می‌کشانند!..

البته عبادت حج چون یک فریضه جهانی و مشترک مسلمانان همه دنیاست، از سوی مسئولین برنامه حج مقررات و ضوابطی گذاشته شده تا مسلمانان بتوانند به نحو احسن

این فریضه الهی را بجای آورند. این مقررات در جای خود باعث شده یک مسلمان در کشور خودش یک جمله کارهای اداری را پیش ببرد و چند سالی را نیز در صف رسیدن نوبتش سپری کند. در مواردی نیز مجبور است مبلغ ثبت نام برای حج را در بانک‌های ربوی گرو بگذارد. این نقطه جای دارد از سوی علماء و اندیشمندان و فقیهان مسلمان مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

برخی از مردم برای فرار از مشکلات اداری و انتظاری که سر راه حج است، به یک بار عمره و یا چند بار عمره رفتن اکتفا می‌کنند. و آن را اخیراً در کشور ما «حج عمره» نام نهاده‌اند!

که این خود یک نوع تحریف واقعیت و سوء تفاهمی است که باید رفع شود. حج یک فریضه الهی است که در هنگام فرض شدن حکمش چون نماز و روزه است، و با هیچ سنت و نوافلی نمی‌توان آن را خنثی کرد! در حالیکه عمره یک سنت نبوی است. آیا می‌توان بجای ادای دو رکعت نماز فرض صبح، صد رکعت نماز نوافل بجای آورد؟! هرگز! نماز نوافل و یا عمره بدون شک اجر و پاداش خودش را دارد اما هرگز باعث بر طرف شدن فرضیت حج از مسلمان نمی‌شود.

پس اشخاصی که ده‌ها بار به عمره رفته‌اند و تا کنون فکر حج رفتن را ندارند می‌بایستی این سوء تفاهم را در خود اصلاح نمایند!..

برادر و خواهر حاجی؛ حالا که فرصت رفتن به خانه خدا را بدست آورده‌ای لازم است به برخی از درس‌هایی که از حج می‌توان گرفت اشاره کنم:

۱- حج و عمره تان را فقط و فقط برای خدای بجای آورید.

همیشه نیت و هدف در دین خدا عمده و اساس هر کاری است. یعنی اینکه میزان اجر و پاداش شما در هر کاری به نیت‌ها و هدف‌هایتان از انجام آن ارتباط مستقیم دارد. و خداوند از ما خواسته است حج و عمره را تنها و تنها برای او بجای آوریم. ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾. یعنی اینکه هدفمان از ادای این عبادت تنها رضایت الهی باشد، نه کسب

شهرت و نام و نشان «حاجی بودن»! و در این راستا تنها و تنها آن حرکات و عباداتی را انجام دهیم که مورد رضایت الهی واقع شود.

۲- چون عبادت حج از ما مال و ثروت مناسبی را می‌طلبد. ما در مدرسه حج درس انفاق و بخشش و کرم می‌آموزیم.

۳- یک مسلمان در آن جمع با شکوه حج خودش را چون مرده‌ای می‌یابد که از قبر دنیا برانگیخته شده است، و الآن پیش پروردگارش آمده تا جوابگوی آنچه کرده است باشد. اینجاست که بایستی به خود آید و فکر و ذهنش را از همه‌ی دنیا ببرد و تنها و تنها گریان و پشیمان از آنچه کرده دروازه رحمت الهی را بکوبد. و از او - و تنها - او رحمت و مغفرت طلبیده، رضایت و خشنودی تنها او را بخواهد.

عبادت حج در لباس احرام یک مسلمان را با صحنه‌ای از روز محشر آشنا می‌سازد. گویی او را برای آنروز آماده می‌سازد. و خوشا بحال آن مسلمانی که این درس را دریافته، در روزهای بعدی زندگیش همیشه روز محشر را در جلوی چشمان خود دارد!

نقطه دیگر اینکه لباس احرام چون کفن هیچ جیبی ندارد! و این درسی است دیگر؛ گویا همانطور که کفن به یک مرده می‌گوید؛ از دنیا هیچ نمی‌توانی با خود ببری، لباس احرام به مؤمن می‌رساند؛ که ای مسلمان دنیا برای اندوختن نیست، برای عمران و سازندگی آخرت است. دنیا مزرعه ایست برای آخرت نه انباری برای موش‌های موذی و یا آیندگان...

۴- در عبادت حج یک مؤمن کار و زندگی، پدر و مادر، فرزندان و برادران و خواهران و خویشان و دوستانش را در کشور خود رها نموده، به سوی خانه خدا می‌رود. در این راه سختی‌ها، بی‌خوابی‌ها، گرسنگی‌ها، تشنگی‌ها، احساس غربت و دوری و... را تنها برای رسیدن به رضایت الهی تحمل می‌کند. و این خود درسی است از هجرت. اینجاست که یک حاجی بایستی وقتی مکه، غار حرا، غار ثور، مدینه و سایر اماکن سرزمین رسول خدا صلی الله علیه وسلم را مشاهده

می‌کند بایستی رسول خدا و یاران او و جهاد و تلاش و زحمات بی‌دریغ آنان را جلوی چشمانش مجسم کند، و از ته دل محبت و دوستی آن‌ها را صدا بزند، و از ته قلب با آن‌ها عهد و پیمان ببندد که همواره بر راه آنان ثابت قدم بماند. اینجاست که شایسته هر حاجی است قبل از رفتن به حج حداقل یکبار زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم را مفصلاً مطالعه کند.

۵- سختی‌های حج درس جهاد و تلاش و زحمت و جان‌کندن را به مسلمان می‌آموزد. به او می‌گوید که تو را برای تنبلی و تن‌پروری نیافریده‌اند. تو مسلمانی و مسلمان بودن یعنی تلاش و زحمت، یعنی حرکت و کوشش.

شایسته است این سختی‌ها در ذهن مسلمان خاطره‌ی سختی‌هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم و یاران او در صحنه‌های پر خون جهاد برای رساندن این دین به ما متحمل شده‌اند را زنده کند. و یک مسلمان با یادآوری آن زحمات‌ها و مشقت‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم روح جهاد و تلاش را در خود بیدار سازد.

و خانم‌ها این مژده پیامبر را با سینه‌ای باز و سری افراشته گوشواره گوش‌هایشان کنند که ایشان خطاب به آن‌ها فرمودند: «لكن أفضل الجهاد حج مبرور» - برای شما والاترین جهاد حجی است که مورد قبول درگاه الهی واقع شود - .

۶- در هنگام ادای فریضه حج یک مسلمان به درستی احساس می‌کند؛ او تنها نیست، بلکه در عمق تاریخ ریشه دارد.

این خانه‌ای که جلوی روی اوست را پدرش ابراهیم بنا نهاده، و این جای پاهای اوست. این آب زمزم یادگار حضرت اسماعیل است، و این صفا و مروه رمزی است از دلهره‌ی مادر پریشان‌ش هاجر..

اینجاست که مؤمن می‌بیند ریشه‌اش با پیامبران رقم زده شده است. وقتی در کنار خانه خدا قدم می‌زند، یا در بین صفا و مروه شتابان می‌رود، و یا بسوی منا و عرفات راه

می‌افتد، احساس می‌کند قدم‌هایش را روی ردپای پیامبران خدا، و سرور بشریت؛ رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و یاران راستین او می‌نهد. اینجا ناخود آگاه باید از ته دل آن ستارگان آسمان هدایت را ندا دهد که؛ من پایم را جای پای شما نهاده‌ام. من تا آخرین لحظه‌ی زندگیم چون شمایان خواهم زیست.

بیش از سه چهار میلیون انسان؛ زن و مرد، پیر و جوان، از چهار سوی جهان گرد هم می‌آیند تا به خدایشان بگویند ما تنها و تنها تو را می‌پرستیم، و ما بندگان و بردگان توایم، ما را به بندگی و بردگی خود بپذیر...

در اینجا نه مرد زنی را می‌بیند، و نه زن مردی را تماشا می‌کند، همه‌ی شهوت‌ها خمول و مرده اند، تنها محبت و عشق عشق عبادت است، و شوق کسب رضایت پروردگار یکتا!...

حاجی در اینجا در می‌یابد؛ در کنار ایمان به خدا همه‌ی شهوت‌های سرکش بشری هیچ و پوچ جلوه می‌دهند. دیگر برای یک حاجی ترک اعتیاد و ترک عادات زشت، و ترک سیگار و دیگر بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی بسیار آسان می‌شود. او توانست شهوتی سرکشتر را با ریسمان ایمان و توکل به خدا به سادگی مهار کند. حالا که برگشته می‌تواند هر شهوت دیگری را نیز به سادگی در خود کنترل کند.

۷- در هنگام مناسک حج حاجی که به فرشته‌ای از ایمان و همت تبدیل شده، با شیطان لعنتی اعلان جنگ و دشمنی می‌کند. و با سنگ ریزه‌هایی که رمزی است از آغاز جنگ با او به ستیز بر می‌خیزد. به او می‌گوید: ای شیطان لعنتی دیگر تو را پیش من جایی نیست. من با تو در ستیزم و تا آخرین لحظه زندگیم با تو می‌جنگم. و حاضر نیستم هرگز زیر بار تو بروم.

۸- حج مدرسه‌ای است از اطاعت و فرمانبرداری خداوند. همه روزه حاجیان می‌پرسند؛ وظایف امروز چیست؟ و همه در پی هم بسوی عبادت آنروز روانه می‌شوند. به منا و عرفات می‌روند.. طواف می‌کنند.. موهایشان را می‌تراشند..

قربانی سر می‌برند... در بین این ملیون‌ها حاجی هرگز نمی‌شنویم که؛ چرا باید چنین کنم؟ چرا در هنگام طواف خانه کعبه را در دست چپ خود قرار دهیم. چرا شیطان را با کفش نزنم و رویش تف نیندازم، و تنها با سنگریزه با او اعلان جنگ کنم. چرا به عرفات بروم؟..

هرگز چنین سؤال‌هایی را در حج نمی‌شنوی، همه مشغول عبادتند و طاعت مطلق از فرامین الهی.

حاجی از اینجا درس می‌گیرد؛ همواره با خدا و مطیع کامل فرامین و دستورات او باشد.

او در می‌یابد؛ خدای حج خود همان خدای نماز و خدای روزه و جهاد و سایر عبادات است.

پس او در سایر عبادات نیز خداوند را همانگونه که در حج اطاعت نموده اطاعت و فرمانبرداری خواهد کرد.

انسانی که به حج می‌رود پس از برگشتن به یک شخصیت دیگری تبدیل می‌شود. او چون کسی است که پس از مرگ زنده شده حشر و میدان عرصات، و بهشت و جهنم را دیده، به کوتاهی‌ها و اشتباهاتش پی برده، سپس به دنیا بازگردانده شده تا تجربه‌ای جدید از فهم و درکی نو از زندگی را به نمایش بگذارد. این تصویری است از حج کسی که «حج» او در پیشگاه الهی پذیرفته شده است....

حج مبرور و سعی مشکور و ذنب مغفور....

حجتان مبارک و مورد قبول درگاه خداوند بادا!...

ارمغان حجاز برای حاجیان!....



انسان امروزی درگیر و دار زندگی ماشینی و مادی آنچنان غرق شده که گویا خود به دستگاهی آهنی تبدیل گشته که روح و معنویات را در کالبد آن جایی نیست!..

عصر ما را زما بیگانه کرد از جمال مصطفی بیگانه کرد
سوز او تا از میان سینه رفت جوهر آئینه از آئینه رفت!

نماز که همراه و همشین او بوده، او را دلداری می‌داد، به یک حرکت روتینی بی‌معنا بدل گشته؛ وضو که چون جوی آبی از جلوی خانه‌اش روان بود و پلیدیهایش را شستشو می‌داد، آذانی که چون رعد بر فرق شیطان‌ها فرو می‌آمد و پنج وقت با پروردگار آسمان تجدید بیعت را ندا می‌داد، و زکات و صدقه‌ای که دوگانگی بین طبقات جامعه را در هم می‌شکست و همه را در کنار هم برادروار قرار می‌داد، روزه‌ای که چون روزه‌ای مخفی در دیوار سترگ بهشت روزه داران را به داخل بهشت برین راهنمایی می‌کرد و در آنجا ار شراب نوشین حقیقت بدانها می‌نوشانید، جهادی که فداکارانه راه جهنم را بر روی مؤمنان بسته بود، و وظیفه استقبال آن‌ها را در کنار دروازه‌های بهشت داشت، دعا و نیایشی که رابطه‌ی «بی‌واسطه» ای بود بین خالق و مخلوق، «امر به معروف و نهی از منکر» که چون پلیس راهنما رانندگی جهت حرکت درست جامعه را رقم می‌زد، «صله رحمی» که

مادروار در گوش بچه‌های یک آغوش مهر، عطوفت و برادری را زمزمه می‌کرد، و حجبی که چون خیاطی ماهر پاره‌ها را بهم پینه می‌زد، و چون ماشین لباسشویی زشتی‌ها و لکه‌ها و کثیفی‌های جسم را می‌زدود، و همه مؤمنان را در مجلس شورای بسیار بزرگی گرد هم می‌آورد... و خلاصه همه عبادت‌ها در زیر غبار زندگی ماشینی و بر روح امروزی کم رنگ و بی‌بو نمایان شده‌اند!!

فساد عصر حاضر آشکار است سپهر از زشتی او شرمسار است چه بسیارند حاجیانی که خر عیسی گونه به مکه می‌روند و چون باز می‌گردند همان خرنده‌ها!...

حج فریضه ایست الهی که بر مؤمنانی که توان مالی و بدنی ادای آن را دارند فرض است. و کسی که در سایه توان از ادای آن سرباز زند در کنار مؤمنان جایی ندارد. و بگفته‌ی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم): هیچ مهم نیست که چون یهودیان بمیرد یا چون مسیحیان!...

گشودم پرده از روی تقدیر مشو نومید و راه مصطفی گیر اگر باور نداری آنچه گفته ز دین بگریز و مرگ کافری میر متأسفانه بسیاری از مردم ما هدف عبادی فریضه حج را درک نکرده، آن را یک نام و نشان برای خود تلقی می‌کنند!

پولی از هر سو که شد - چه حلال و چه حرام - جمع کرده راهی خانه خدا می‌شوند. و برخی از آنان ساده لوحانه فکر می‌کنند که با این حج گناهانشان بکلی از بین می‌رود. و غافلند از اینکه آن‌ها با این کار خود در واقع به پروردگاری که به خانه‌اش رفته‌اند بی‌احترامی، و به پیامبر و رسول او اهانت کرده‌اند.

تا نداری از محمد رنگ و بو از درود خود می‌آلا نام او حج با مال ربایی که از راه شمشیر بدست گرفتن و به مبارزه طلبیدن خداوند بدست آورده‌ای، و یا از راه مکیدن خون انسان‌ها کسب نموده‌ای چه معنایی جز این می‌تواند

داشته باشد؟!..

مال را گر بهر دین باشی حمول «نعم مال صالح» گوید رسول
 گر نداری اندر این حکمت نظر تو غلام، و خواجه‌ی تو سیم و زر
 از چنین حجتی همان نبودن آن صد به!..
 ای خوش آن منعم که چون درویش زیست در چنین عصری خدا اندیش زیست.
 برخی از این حاجیان دروغین چون به مکه رسند لیست سفارشات خویشان و دوستان
 را از جیب خود بدر آورده راهی بازار می‌شوند...
 ای عزیز! مگر نه اینست که تو از برای خدا آمده‌ای؟! مگر نه اینست که از دست
 شیطان به خانه رحمان پناه آورده‌ای؟! .. در شهر و دیار تو بازار کم بود؟!...
 به آن مؤمن خدا کاری ندارد که در تن جان بیداری ندارد
 در کنار این خرید و فروش‌ها برخی مناسک عبادی را نیز جای می‌دهد، تا از شرف
 «حاجی» بودن محروم نگردد!

خریدها که تمام شد منتظر رفتن به مدینه منوره می‌گردد. و نمی‌داند که رفتن به مدینه
 منوره از ارکان و مناسک حج نیست، تنها کسانی به مدینه می‌روند که معنای «محمد
 رسول الله - صلی الله علیه وسلم» و رسالت و هدف او از زندگی را درک کرده‌اند،
 آنانی که می‌خواهند «محمد وار» زندگی کنند، آنانی که خود را زیر خاک عشق به محمد
 دفن کرده‌اند.

نسیم جانِب بطحا گذر کن ز احوالم محمد را خبر کن
 بیر این جان مشتاقم به آنجا فدای روضه‌ی خیر البشر کن
 توئی سلطان عالم یا محمد ز روی لطف سوی من نظر کن
 مشرف گر چه شد «جامی» ز لطفش خدایا این کرم بار دگر کن
 اولین نشانه عشق و محبت به محمد - صلی الله علیه وسلم - پیروی و اطاعت درست
 از اوست.

مقام خویش اگر خواهی در این دیر بحق دل بند و راه مصطفی رو
و پس از گردشی دیگر در بازارهای مدینه، البته همراه با سیاحتی در مسجد نبوی و
حیرت زده شدن از ساختمان زیبای آن خوشحال و شاد راهی کشورش می‌شود.

خوشحال از اینکه توانسته هدایای خوبی برای همه خویشانش بخرد، و شاد از اینکه
نام «حاجی» پیشوند و یا پسوند اسمش می‌شود: بابا حاجی ... ماما حاجی ... حاجی فلانی
... حاج آقا .. حاج خانم

واگر خدای ناخواسته، زبانم لال، از دهن کسی نامش را بدون پیشوند «حاجی» شنید:
آخمه‌ایش توی هم رفته، گوش‌هایش سنگین می‌شود، زبانش لال می‌گردد و جوابی
نمی‌دهد: یعنی من نیستم!..

و اگر کمی جسورتر باشد؛ فریاد می‌زند: مرتیکه‌ی احمق! مگه من با مال دزدی بابات
رفته بودم حج که به من نمیگی حاجی!

حالا با حاجی بیاییم به خانه‌اش:

در خانه بروی میهمانان باز می‌گردد.. چاپلوس‌هایی نیز پلاکاردهای بزرگی که بر آن
نوشته: «فرخنده سعادت بازگشت مبارک جناب حاج فلان و همسر محترمه شان حاج
علانه از سفر ملکوتی حج بیت الله الحرام را به ایشان و همه خویشان تبریک و تهنیت
عرض می‌داریم. امضاء: چاپلوس فلانی و خانواده!» و... را بر در و دیوار خانه‌اش آویزان
می‌کنند.

فرزندان حاج آقا نیز جوال پر از تسبیح‌های مشهدی را باز کرده، گالن ده لیتری آب
زمزم را که حاجی زحمت آوردنش را کشیده در بشکه‌ی آب ۵۰۰ لیتری خالی کرده،
۵۰۰ کیلو خرما نیز از بازار خریده کمر بسته منتظر رسیدن میهمان‌ها می‌شوند.

میهمان‌های زن و مرد سیل‌وار به خانه حاج آقا حمله‌ور می‌شوند، و گروه ضربت
خدمتگذاری نیز سراسیمه از میهمان‌ها پذیرایی می‌کنند: اول یک استکان کوچک آب...

میهمانی که از ته دل ایمان دارد که آب شهر خودش است برای ادای احترامات دروغین بسوی قبله نشسته مثلاً حمد و ثنا و دعایی خوانده با یک خروار دعا‌های تعارفی آب به «اصطلاح» زمزم را سر می‌کشد. استکان نعلبکی به آشپزخانه می‌روند تا سه عدد خرما‌ی بلوچستان و یک تسبیح مشهدی روی بشقاب بلورین چینی خدمت میهمان برسد. و چندی بعد هم سه تکه شیرینی اصفهان و یک استکان چای گیلان... و در بین همه این رفت و آمدها و تئاترهای تکراری دعا‌های دروغین و تعارفات رشتی...

البته در طول همه این مدت حاج آقا یکسر حرف می‌زند، از بازارهای مکه و مدینه می‌گوید. و از شجاعت و دلیریش که چگونه توانسته «ماشین لباسشویی کنترل از راه دور» را از فرودگاه رد کند. و با چه دلیری و مردانگی - البته با زبان بی‌زبانی - توانسته افسر فرودگاه جده را قانع کند که ماهواره‌ی دیجیتالی را ضمن بار به حساب نیاورد. آخر ما ایرانی‌های بیچاره در فقر و فلاکت بسیار شدید ماهواره‌ای قرار داریم! ما بدبخت‌های بیچاره و فلک زده از استعمال این نعمت بزرگ قرن جدید محروم مانده‌ایم! شما را به خدا اجازه دهید من این ماهواره را ببرم؛ آقای افسر شما نمی‌دانید که بچه‌هایم چقدر بیچاره‌اند که نمی‌توانند فیلم‌های هندی و رقص‌های دختران لخت و... - هزار و یک کثافت - ... دنیای بی‌بند و بار غرب را ببینند!..

خلاصه اینکه حاج آقا از وراجی و به تصویر کشیدن بازوهایش هیچ کم نمی‌آید. البته اگر چند تار ریش روی چانه‌ی یکی از مهمان‌های بسر رسیده ملاحظه شود حاج آقا ریتمی محترمانه‌تر به خود گرفته از آب و هوای مکه و مدینه می‌گوید، و از کولرها و پنکه‌های حرم، و از سنگ محراب و سقف و منبر، و از رنگ و شکل آدم‌های مختلفی که در طواف دیده، و از اینکه از شدت تقوا و پرهیزگاری و دشمنی‌اش با شیطان دمپایی خودش را از پا کشیده و در «رمی جمرات» به سر شیطان پدر سوخته زده و چند تا فحش غلیظ هم بارش نموده...

اینست همان خر عیسی که چون به مکه رفت و بازگشت همان خر ماند!...

سؤالی که خودش را مطرح می‌سازد اینست که پس حاجی واقعی کیست؟!...
حاجی واقعی آن کسی است که رسم و رسومات جاهلی مآبانه جامعه را لگد زده،
خدایش و تنها او را مد نظر دارد.

خودی را گیر و محکم گیر و خوش زی مده در دست کس تقدیر خود را
و در این روزگار پر فساد در کالبدی از معنویات به جنگ زمانه خراب می‌رود:
چو رومی در حرم دادم اذان من از او آموختم اسرار جان من
به دور فتنه‌ی عصر کهن او به دور فتنه‌ی عصر روان من
و هرگز به حرف‌های این و آن، و طعنه‌های مردم بها نمی‌دهد.

خدا آن ملتی را سروری داد که تقدیرش بدست خویش بنوشت
به آن ملت سر و کاری ندارد که دهقانش برای دیگران کشت
چرا که او می‌داند از برای رضایت الهی و پاداش بهشت او همه این رسومات و
حرفهای مردم و زندگی دنیا هیچ و پوچ است.

بهشتی بهر پاکان حرم هست بهشتی بهر ارباب همم هست
مبلغ سفر حش را قطره قطره از حلال جمع می‌کند. و از حش جز خدا و جز
رضایت او هیچ نمی‌خواهد. هیچ خوش ندارد که مردم او را «حاجی» صدا زنند! عبادتش
را به رخ مردم نمی‌کشد. و در طول سفر حج سعی می‌کند آنچه از عبادات را که نمی‌تواند
در شهر خودش انجام دهد، ادا کند: طواف - نماز جماعت پشت امام حرم - سنن و نوافل
در حرم - نگاه کردن به بیت الله الحرام - بوسیدن حجر الأسود و....

و چون عاشق شیدا به مدینه منوره می‌رود تا با پیامبر اکرم تجدید عهد و میثاق کند.
در مسیر هجرت او قدم می‌نهد تا کسب فیضی از مقام رسالت او برد.

و در حالی از حج بر می‌گردد که با پیام‌آور رسالت آسمان عهد و پیمان همکاری بسته
است. و چون به شهرش می‌رسد شعله‌ای است فروزان که جاهلیت‌ها و نادانی‌ها و بی‌بند
و باری‌ها را از محیط خانه خود و خویشان می‌زداید. و راه دعوت و تبلیغ و اصلاح را

برمی‌گزیند. او با پیامبر خدا عهد و میثاق بسته که چون او زندگی کند، از یاران و پیروان او باشد. محمدی باشد در بین قوم و ملت خویش...

اگر کسی به تبریک گویی او آید با اشک‌های شوق رسالت قلب سنگی او را در هم شکند. و در او روح عشق به خدا و رسولش را بدمد.

این مرد در مکه جز عبادت، و در مدینه جز تصور عشق به دین ندیده است... بازاری ندیده تا خبر آن دهد. مردم ندیده تا از آن‌ها بگویند.. هر چه دیده و ندیده تنها خدا بوده و عشق به او، تنها رسول خدا بوده و مهر او، تنها یاران رسول خدا بوده‌اند و فداکاری‌ها و دلیری‌های آن‌ها... بوی قرآن بوده و ندای زنده رسالت قرآن...

این است حاجی‌ای که با کوه‌هایی از گناه رفته بود و امروز چون آینه‌ای پاک از همه پلیدی‌ها باز گشته... قلبش صفحه ایست سفید سفید... که جز جواهر عشق به خدا و رسولش در آن هیچ نیست!..

حاج آقا!..

آیا واقعا شما به حج رفته‌اید؟!...

پرسشی است که در خلوت تنهایی از خود بپرسید. اگر جوابتان «بله» بود، سجده شکر در پیشگاه الهی بجای آورید. و اگر «خیر» سجاده توبه را با اشک ندامت بشوید...
حجتان مبارک .. عباداتتان قبول درگاه الهی ... و گناهانتان بخشوده رحمت پروردگار باد!..

حج مبرور و سعی مشکور و ذنب مغفور....





زنگ خطر...

عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه أنَّ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: «يقول الله عزَّ وجلَّ: إِنَّ عَبْدًا صَحَّحْتُ لَهُ جِسْمَهُ ، وَوَسَّعْتُ عَلَيْهِ فِي الْمَعِيشَةِ، تَمْضِي عَلَيْهِ خَمْسَةُ أَعْوَامٍ لَا يَفِدُ إِلَيَّ لِمَحْرُومٍ».

ابی سعید خدری از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - آورده که ایشان فرمودند:
«خداوند متعال می‌فرمایند: هر بنده‌ای که بدنش را از نعمت صحت و سلامتی بهره‌مند ساخته‌ام، دروازه روزی را برویش گشوده‌ام، پنج سال می‌گذرد و به خانه من نمی‌آید؛ بسیار محروم و بی‌چاره است!»